



مرکز مطالعات اسلامی بینش
WWW.BINESH.CC

از اتحاد دست بردار

ویراست اول



نویسنده: هیثم طلعت

ترجمه: واحد ترجمه بینش



از الحادۃ دست بردار

مؤلف: هیثم طلعت
ترجمہ: واحد ترجمہ بینش

فهرست مطالب

۱. الحاد به چه معناست؟..... ۷
۲. چه دلیلی بر وجود خداوند آفریننده وجود دارد؟..... ۷
۳. دلیل ایجاد به چه معناست؟..... ۷
۴. دلیل عنایت به چه معناست؟..... ۸
۵. چرا سرمنشأ وجود انسان و دیگر موجودات زنده، موجودات ساده و اولیه نمی‌باشند؟..... ۱۱
۶. چه مثال‌هایی برای دلیل عنایت وجود دارد؟..... ۱۲
- ۸ (واضح است که خداوند نیازی به ما ندارد پس چرا ما را خلق نموده؟..... ۱۷
- ۹ (آیا استدلال بر وجود خالق، استخدام ادله‌ی تجربه‌ی بشری است؟..... ۱۸
- ۱۰ (چرا یک سبب مادی مانند: یک تمدن یا هر چیز دیگر، نمی‌تواند عالم هستی را آفریده باشد؟ چرا به طور خاص باید حتماً خدای ازلی باشد؟..... ۲۰
- ۱۱) مادام که قوانین حاکم بر جهان هستی را می‌شناسیم و علت زلزله‌ها را به خوبی می‌دانیم، پس چه نیازی به آفریدگار داریم؟..... ۲۲
- ۱۲) چرا منشأ هستی نمی‌تواند صُدفه (تصادف) باشد؟..... ۲۴
- ۱۳) چگونه به انسان ملحدی که می‌گوید: جهان هستی، نتیجه تکامل است، پاسخ دهیم؟..... ۲۴
- ۱۴) چگونه دانستیم که لحظه‌ی پیدایش هستی، مبتنی بر قانون علیت بوده است؟ به بیانی دیگر: آیا قانون علیت بر خارج از جهان هستی صدق می‌کند؟..... ۲۶
- ۱۵) چرا قانون علیت بر خود خالق صدق نمی‌کند؟ یا به بیانی دیگر: چه کسی آفریدگار را خلق کرده است؟..... ۲۶
- ۱۶) چرا بیش از یک آفریدگار ابدی وجود ندارد؟..... ۲۷

- ۱۷) چه مانع عقلی برای وجود دو خدا هست که با همدیگر موافق باشند به گونه‌ای که تصمیماتشان با هم اختلاف نداشته باشد؟..... ۲۷
- ۱۸) چرا دین؟..... ۲۸
- ۱۹) چه مانعی وجود دارد که این اخلاق، نتیجه‌ی فعالیت‌های مغز یا محصول جامعه باشد؟..... ۲۹
- ۲۰) ارتباط دین با موضوع اخلاق چیست؟..... ۳۱
- ۲۱) جهان هستی بسیار بزرگ است و کره‌ی زمین در قیاس با آن کوچک می‌باشد. پس چرا خداوند در این جهان فراخ، به این سیاره‌ی کوچک اهمیت می‌دهد؟..... ۳۲
- ۲۲) در تمدن‌های روی زمین معبودانی بی‌شمار یافت می‌شود، پس چرا به طور خاص می‌گویید الله؟..... ۳۴
- ۲۳) ادیان بسیاری وجود دارد. چرا اسلام؟..... ۳۵
- ۲۴) چگونه می‌توانیم برای اثبات غیب - مانند وجود جبرئیل - استدلال علمی بکنیم؟..... ۳۷
- ۲۵) اگر اسلام دین حق است علت وجود این شبهات و اعتراضات چیست؟..... ۳۷
- ۲۶) چه ایراداتی از الحاد دارید؟..... ۳۸
- ۲۷) چرا خداوند با اینکه می‌داند اشخاصی هستند که به او کافر خواهند شد و ملحد می‌شوند، اما آنها را خلق کرده است؟..... ۳۹
- ۲۸) آیا اینکه خداوند می‌داند فلان کس ملحد خواهد شد، این به معنای مجبور کردن وی به تن دادن به این الحاد است؟..... ۴۰
- ۲۹) چرا خدا بدی (شر) را خلق کرده است؟ یا به عبارتی دیگر یک مسلمان چگونه به مسئله شر پاسخ می‌دهد؟..... ۴۲
- ۳۰) آیا دین موجب برانگیختن آتش جنگ‌های دینی شده که در برهه‌ای از زمان بر روی زمین به وقوع پیوست؟..... ۴۴
- ۳۱) اما آیا در جهاد اسلامی به کنیزی یا بردگی گرفتن انسانها یافت نمی‌شود؟..... ۴۶
- ۳۲) حدود الهی چطور؟ مثلاً حد دزدی؟..... ۴۹
- ۳۳) در مورد حد زنا و سنگسار انسان و کشتن وی چطور؟..... ۵۳
- ۳۴) فرض کنیم یک شخص متأهل مرتکب زنا شده و سپس توبه کرده است. آیا باز هم جانش را میگیرند و سنگسارش می‌کنند؟..... ۵۴
- ۳۵) چرا همزیستی با ملحدین را رد می‌کنید؟..... ۵۶



- ۳۶) دلایل ملحدین در مقابل ادله‌ی دینی چیست؟ ۶۰
- ۳۷) چه سؤال‌هایی هستند که انسان ملحد هرگز پاسخ نخواهد داد؟ ۶۰
- ۳۸) چرا مسلمانان با وجود دین یکتاپرستی عقب افتاده‌اند و جهان غرب کافر بسیار پیشرفته است؟ ۶۴
- ۳۹) از کجا دانستی که محمد ﷺ فرستاده الهی است؟ ۶۸
- ۴۰) ادله‌ی ملموس بر صحت رسالت پیامبر ﷺ کدامند؟ ادله‌ای که از نظر علمی از صحت آن مطمئن شوم. ۷۱
- ۴۲) با اینکه معجزات پیامبر ﷺ بزرگ هستند، پس چرا باز هم مشرکین با وی عناد و دشمنی کردند؟ ۷۸
- توصیه‌های کتاب ۸۲

۱. الحاد به چه معناست؟

✓ الحاد به معنای عدم اعتقاد به هر نیروی غیبی می باشد .
انسان ملحد؛ آفریدگار، نبوت پیامبران و رستخیز را انکار می کند.

۲. چه دلیلی بر وجود خداوند آفریننده وجود دارد؟

در این زمینه ادله بسیارند و ما به ذکر دو دلیل اکتفا می کنیم: دلیل ایجاد و دلیل عنایت.

۳. دلیل ایجاد به چه معناست؟

✓ دلیل ایجاد یعنی هر چیز جدیدی که پس از نیست بودن به وجود آمده، باید یک ایجاد کننده یا به وجود آورنده داشته باشد.
اینگونه ما ۱۰^{۲۴} دلیل بر خلقت داریم!

این رقم تعداد اتم ها و فعالیت های فیزیولوژیکی آنها را در کل هستی بیان می دارد. حقیقتاً رقم بسیار بزرگی است! به عبارتی یعنی ۱۰ با ۱۲۴ صفر در جلوی آن! پس هر موجودی که پا به عرصه وجود نهاده، خود دلیلی بر وجود آفریدگار است.

و هرگاه به هستی نگاه کنی، ناپایداری و تغییر و تحول آن برای تو مشخص خواهد شد. بدین معنا که عَرَضی بوده و در حال تغییر است و دائم و همیشگی نیست، اینجاست که مطمئن می شوی هستی، قائم به ذات خود نمی کند. بنابراین توجه به سوی خالق آن بر می گردد و بر تو روشن می شود که وجود، آفریدگاری دارد .

آیاتی بسیاری از قرآن کریم توجه ما را به این موجودات جلب می کند:
خداوند متعال می فرماید:

«بگو به دیده عبرت ببینید چه چیزی در آسمانها و زمین وجود دارد، حال آنکه این نشانه‌ها و هشدارها سودی به حال آنان که ایمان نمی‌آورند نخواهد داشت» {یونس: ۱۰۱}

و می‌فرماید: «آیا در وجود خویش نمی‌اندیشند. خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را جز به حق و برای مدتی معین خلق نکرده است و بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان کافر هستند» {الروم: ۸}

همچنین می‌فرماید: «آیا در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه که خداوند آفریده است نظر نمی‌افکنند و نمی‌اندیشند؟» {الاعراف: ۱۸۵}

پس هر موجود خلق شده‌ای، دلیل مستقیمی بر وجود خالق است!

۴. دلیل عنایت به چه معناست؟

✓ دلیل عنایت بدین معناست که: تمام اشیاء موجود در هستی - از کوارک‌ها گرفته که کوچکترین جرم مادی دیده شده در هستی می‌باشند و ساختار اتمی را تشکیل می‌دهد- تا کهکشان‌ها، همه مرتبه‌ای از مراتب پیچیدگی فیزیولوژیکی (عملکردی) را در خود دارند.

یعنی هر یک، مأموریتی معین و کاری مختص به خود را انجام می‌دهد. هر پیچیدگی فیزیولوژیکی که در طبیعت می‌بینیم خود مرتبه‌ای افزون بر وجود مطلق می‌باشد. پس وجود مطلق خود یک مرتبه، و پیچیدگی موجود در داخل اشیاء، مرتبه‌ای افزون بر آن است.

هر آنچه در اطراف توسست، برای انجام کاری معین و به شکلی خاص طراحی شده است. بنابراین تمام آنچه که در اطراف شماست یک پیچیدگی فیزیولوژیکی را درخود دارد. و این امر دلیلی بر آفرینش و ایجاد می‌باشد. و ناگزیر باید یک آفریدگار وجود داشته باشد.

«لامپ» مثالی برای پیچیدگی فیزیولوژیکی می‌باشد.

لامپ تشکیل شده از: فیتیل (رشته سیم داخل لامپ)، سیمی از جنس سرب که جریان برق را به فیتیل می‌رساند، و گازی بی‌اثر که از فیتیل محافظت می‌کند و نه به آن و نه به جریان برق واکنش نشان نمی‌دهد، و شیشه‌ای که جلوی ورود هوا به داخل لامپ یا خارج شدن گاز بی‌اثر از آن را می‌گیرد، زیرا که در غیر این صورت فیتیل می‌سوزد، و پایه‌ی لامپ که آن را به سرپیچ متصل می‌کند و محل عبور جریان الکتریکی می‌باشد. در اینجا لامپ، یک سیستم پیچیده است که نمی‌توان آن را ساده نمود، و در آن یک دلیل عقلی اولیه وجود دارد که بیان گر آفرینش متقن و محکم می‌باشد. کسی که این آفرینش متقن را درباره‌ی لامپ انکار کند یا پیدایش آن را از روی تصادف بداند، برای این ادعایش اوست که باید دلیل بیاورد.

آن کس که لامپ را ساخته، کاملاً معنای برق و جریان‌های آن و فایده‌ی لامپ و حساسیت فیتیل داخل آن را می‌داند، بنابراین وجود لامپ دلیلی مستقیم است بر اینکه لامپ، یک سازنده ماهر دارد و این امر تصادفی نیست فقط به این دلیل که لامپ‌های کاملاً گوناگونی از نظر شکل با آن وجود دارد.

با همین میزان از استدلال عقلی در می‌یابیم که یک شیء پیچیده از نظر فیزیولوژیکی همچون انسان دارای سازنده و خالق می‌باشد. با این تفاوت که لامپ از ۴ عنصر تشکیل شده و انسان در هر یک از سلول‌هایش ۳ میلیارد عنصر وجود دارد.

سه میلیارد عنصر که عملکردهای موجود زنده را تشکیل می‌دهند و ژن یا دی‌ان‌ای نامیده می‌شوند. این حروف (دی‌ان‌ای) در هسته‌ی هر یک از سلول‌های شما نهفته است.

اگر گمان کنی که چهار عنصر مخصوص لامپ، سازنده‌ای دارد و تو خالقی نداری این دیگر مشکل توست.

«آیا آنها از هیچ آفریده شدند یا اینکه خودشان خالق خود هستند؟» {الطور : ۳۵}

هر چیز که در اطراف توست، دارای پیچیدگی است و همانگونه که فیزیکدانان می‌گویند هیچ چیزی در طبیعت یافت نمی‌شود که بهره‌ای از پیچیدگی فیزیولوژیکی نداشته باشد .
خداوند سبحان می‌فرماید:

«همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که برای منافع مردم در دریا شناورند و آبی که خداوند از آسمان فرو می‌فرستد و با آن زمین مرده را زنده می‌گرداند و سپس از هر جنبه‌ای در آن می‌پراکند و در وزیدن بادهای و ابرهایی که در بین آسمان و زمین به تسخیر در آمده‌اند، نشانه‌هایی است برای آنان که می‌اندیشند» {البقره : ۱۶۴}.

در این باب آیات بسیاری در قرآن کریم آمده است.
و جز آن کس که عقلش را به کار می‌گیرد، متذکر نمی‌شوند: «و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود». {آل عمران : ۷}

پس وجود «دلیل ایجاد - نظم موجودات - دلیل عنایت» مقتضی پذیرفتن صحت دلالت عقلی بر وجود خالق است.

۵. چرا سرمنشأ وجود انسان و دیگر موجودات زنده، موجودات ساده و اولیه نمی‌باشند؟

✓ دو اشکال در اینجا وجود دارد:

اول: اینکه حتی یک دلیل ثبت شده بر وجود تکامل بزرگ یافت نمی‌شود. مراد از تکامل بزرگ: انتقال و جهش موجودات زنده از نوعی به نوعی دیگر است. دانشمندان حتی یک دلیل هم بر انتقال از نوعی به نوع دیگر ثبت نکرده‌اند و این امر صرفاً یک فرضیه می‌باشد.

بنابراین چگونه یک انسان ملحد می‌تواند به این دلیل ایمان داشته باشد، اما دلیل دینی ما را بر وجود خدا انکار کند؟

اشکال دوم: مطابق نظریه «حداقل مجموعه‌ی ژن‌ها»،^۱ یک موجود زنده هر چقدر هم ساده باشد نمی‌تواند به کمتر از ۲۰۰ ژن تنزل پیدا کند. مجله مشهور طبیعت (Natur) در عدد ششم خود در ژانویه ۲۰۰۶ چنین بیان داشت که: «ما نمی‌توانیم از محدوده ۳۹۷ ژن کمتر پایین برویم». تولید هر واحد انرژی حداقل ۶ ژن را می‌طلبد و اگر یک ژن کم باشد سلول انرژی خود را تأمین نمی‌کند. بدین ترتیب هر عملکرد اساسی حداقلی از ژن‌ها را نیاز دارد. دانشمندان در یافته‌اند که مایکوپلازما Mycoplasma به عنوان کوچکترین موجود زنده بر روی زمین، دارای ۴۶۸ ژن می‌باشند، و هر ژن حاوی پروتئین‌های پیچیده‌ای است که به ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ اسید آمینه می‌رسد.

بنابراین مشکل این جاست که اگر تعداد ۳ میلیارد داده‌ی تخصصی (یعنی همان داده‌های موجود در داخل هسته هر یک از سلول‌های بدن) برای فعالیت‌های حیاتی دقیق یا حتی فقط ۱۰ هزار داده در هر سلول

۱. Minimum gene set concept

داشته باشی، باز هم در مقابل گنجی بزرگ از داده‌های تخصصی قرار داری که به صورت ناگهانی پدید آمده است!

انسان ملحد چنین تصور می‌کند که حیات موجودات از صفر زن شروع شده است، اما نظریه «حداقل مجموعه زن‌ها» آمد تا بر این خیال واهی فائق آید. بدین ترتیب موجودات زنده از لحظه ابتدایی حیات خود با پیچیدگی فیزیولوژیکی پدید آمدند.

۶. چه مثال‌هایی برای دلیل عنایت وجود دارد؟

✓ مثال‌ها در این زمینه بی‌پایان است. و کتاب‌های دنیا گنجایشش را ندارند. هر ذره‌ای در عالم هستی خود دلیل عنایت است. حالا چه امروز به این حقیقت برسیم یا فردا.

الف) انسولین، (هورمون هضم گلوکز) لوزالمعده‌ی آن را به همان مقدار قندی که می‌خوری، ترشح می‌کند.

ب) قدرت پمپاژ خون توسط قلب، معادل انرژی است که عضلات متناسب با عملی که انجام می‌دهند به آن نیاز دارند.

ج) دریچه‌های معده‌ات برای اینکه غذا به دهانت بازنگردد و اذیت نشوی.

د) وجود دریچه‌های تخلیه (برای خروج مدفوع و یا ادرار) تا لباسهایت مدام آلوده نشود.

ه) استخوان‌های جمجمه‌ات به همدیگر جوش نمی‌خورند، مگر بعد از آنکه به سلامت و به آسانی از شکم مادرت خارج شوی، زیرا که اگر به هم پیوسته باشند قطعاً با خارج شدن از شکم مادرت در هم می‌شکنند، و رشد این استخوان‌ها جز بعد از کامل شدن رشد مغزت به کمال نمی‌رسد.

و) تمامی آکسون‌ها که وظیفه ی انتقال پیام‌های الکتریکی را بر عهده دارند، با لایه‌ی عایقی پوشیده شده‌اند (همان کاری که ما با سیم‌های برق می‌کنیم) تا پیام الکتریکی مسیر خود را گم نکند یا هدر نرود و یا موجب آزار تو نگردد .

ز) الکترون با سرعت ۱۰۰۰ کیلومتر بر ثانیه به دور هسته می‌چرخد. در غیر این صورت بر اثر نیروی کششی موجود در هسته‌های مثبت به داخل هسته سقوط کرده و هستی قبل از آن که آغاز شود فرو می‌پاشید و این سرعت، سرعتی ایده‌آل برای شکلگیری اتم می‌باشد .

ح) هنگامی که دو اتم هیدروژنی با یکدیگر همجوشی داده شوند در نتیجه این همجوشی مقدار ۷, ۰٪ درصد جرم هیدروژن به انرژی تبدیل می‌شود. حال اگر این جرم به جای ۷, ۰٪ درصد، ۶, ۰٪ درصد باشد، پروتون با نوترون همجوشی داده نخواهد شد و در نتیجه عالم هستی فقط هیدروژن بود و دیگر عناصر پدید نمی‌آمدند. اگر جرم تبدیل شده به انرژی به جای ۷, ۰٪ درصد ۸, ۰٪ درصد بود، فرآیند همجوشی بی‌نهایت سریع انجام می‌شد و این امر به ناپدید شدن بی‌درنگ هیدروژن از هستی منجر می‌شد. حال آن که حیات بدون هیدروژن غیر ممکن است. پس رقم ذکر شده بایستی رقمی بین ۶, ۰٪ درصد و ۸, ۰٪ درصد باشد .

ط) جرم الکترون Electron mass برابر با ۲, ۰٪ درصد از جرم نوترون Neutron mass است و این جرم استاندارد برای شکل‌گیری اتم می‌باشد.

ی) غنچه‌ها پس از رویش به سمت منشأ نور می‌چرخند و ریشه‌ها رو به پایین حرکت می‌کنند، به گونه‌ای که غنچه‌ها از حساسیت بسیاری

نسبت به نور برخوردار می‌شوند. تمام اطلاعاتی که غنچه‌ها برای انجام کار خود به آن نیاز دارند به صورت کد گذاری شده داخل بذر آنها موجود است و هورمون‌هایی نیز وجود دارد که رشد طولی و عرضی گیاه و همچنین رشد آن از ناحیه ریشه‌ها را کنترل می‌کند و تمام اینها داخل بذر گیاه کد گذاری شده است.

تو میوه‌ی خوشمزه را می‌خوری، سپس هسته‌ی خشک و بی‌مزه‌ی آن را دور می‌اندازی. تو با این کار خود را تسلیم عقلی مدبّر و حکیم می‌نمایی که بر سراسر هستی حکم می‌راند، به آن میوه اجازه می‌دهد ژن‌های خود را در هر جایی از زمین بگستراند به گونه‌ای که طعمی لذیذ را برای تو به ارمغان آورد و آن ژن‌ها منشأ حیات خود را در قلب یک دانه خشک و صاف و بی‌مزه پنهان می‌کنند و به محض چسبیدن به زمین شروع به شکافتن می‌کنند و به شاخه‌ها و ریشه‌ها تبدیل می‌شوند و رشد می‌کنند. بدین ترتیب مادر (طبیعت) در گستراندن ژن‌هایش برای فرزندان موفق عمل کرده است. تمام اینها در گیاهانی رخ می‌دهد که هیچ آگاهی ندارند. چه کسی این اطلاعات را برای آن میوه گُنگ و ناشنوا ثبت نموده و میزان قند موجود در آن را تنظیم نموده به گونه‌ای که خوشایند تو باشد؟ چه کسی دانه میوه را غیر قابل خوردن و بد مزه قرار داده تا جایی که از آن می‌پرهیزی و آن را دور می‌اندازی؟

چه کسی دانه میوه را پر از اطلاعات وراثتی نموده که برای معطر و خوشبو کردن یک گیاه جدید با تمام جزئیات و وظایف آن کافی است؟ (ک) دانشمندان اخیراً درباره‌ی جرم کَلّی جهان هستی سخن می‌گویند و بر این باورند که این توده، برای وجود ما بر روی زمین امری ضروری است.

لختی یا همان اینرسی Inertia به معنای مقاومت جسم در برابر هر نوع تغییر در حرکتش می‌باشد، نعمتی است که سرمنشأ آن کل جهان هستی است.

اگر پدیده‌ی اینرسی کمتر از آن چیزی بود که اکنون هست، یک نسیم ساده می‌توانست صخره‌ها را به حرکت در آورد و صخره نمی‌توانست هیچ مقاومتی در برابر آن از خود نشان دهد. در چنین دنیایی دائماً در معرض هجوم همه چیز هستیم. و اگر پدیده اینرسی بزرگتر از آن چیزی بود که اکنون هست، تکان دادن انگشت‌هایمان برای ما بسیار سخت بود و اگر هم می‌توانستیم این کار را انجام دهیم، کنترل سرعت و جهت دهی حرکت انگشتان کاری غیر ممکن بود.

به عبارتی ما هرگز نخواهیم توانست حرکت کنیم یا هر فعالیتی را انجام دهیم. همچنین انسان اولیه هرگز نمی‌توانست مکان پیدایش خود را ترک کند و جنین‌ها (البته اگر اصلاً می‌توانستند شکل بگیرند) جز با تلاشی بسیار نمی‌توانستند از رحم‌ها خارج شوند.

بنابراین جالب است که مقدار لختی (اینرسی) ماده بایستی همان مقداری باشد که اکنون هست!

چیزی که موجب شگفت‌زدگی فیزیکدانان شده است (علی‌الخصوص دنیس سیاما در کتاب خود Unity of the Universe) این است که سهم جرم کهکشان راه شیری از پدیده اینرسی فقط $1/0$ در میلیون می‌باشد درحالی که نقش زمین در حفظ اینرسی $1/000$ در میلیون می‌باشد.

این امر ما را بر این وا می‌دارد که بگوییم لختی (اینرسی) ایده آلی که در سایه‌ی آن زندگی می‌کنیم و تمام فعالیت‌هایمان را در میان آن انجام می‌دهیم، محصول انرژی کل هستی می‌باشد. پس باید واقع بینانه بگوییم که وجود ما دقیقاً به جرم جهان هستی و وجود آن بستگی دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: «و ما آسمان‌ها و زمین را باطل نیافریدیم بلکه این گمان کافران است پس وای بر کافران از آتش جهنم» {ص ۲۷}.

هر چه گستره‌ی دانش وسیع‌تر گردد، ظرافت‌های خلقت و عجایب حکمت الهی بیشتر نمایان می‌شود.^۲

۷) نقد برخی از ملحدان بر دلیل عنایت، از این حیث که بعضی امور، ایده آل و مطلوب نیست. بیماری و زلزله؟

✓ اینکه برخی امور در جهان هستی عالی و بی‌نقص نیستند بر خلاف تعبیر انسان ملحد، وجود اتقان در آفرینش را نفی نمی‌کند. بلکه خود این موضوع وجود اتقان در جهان هستی را تایید می‌کند.

اگر هیچ گونه حکمت و اتقانی در کار نبود، انسان ملحد به وجود اشیاء غیر متقن و ناقص پی نمی‌برد. چگونه می‌توانی در جهانی بدون طرح و نقشه، از طرح و نقشه ایراد بگیری؟

اما اینکه می‌گویند برخی اشیاء غیر متقن و ناقص هستند یا به علت نقصان در دانش و یا کوتاهی در درک انسان نسبت به حکمت اشیاء می‌باشد.

اهل ایمان قائل به این نیستند که چون جهان هستی متقن و حکیمانه آفریده شده پس مصیبت‌ها در آن روی نمی‌دهد، بلکه معتقدند جهان هستی متقن و از روی حکمت آفریده شده و هیچ چیزی در آن بدون هدف اتفاق نمی‌افتد.

موضع انسان ملحد مانند کسی است که عنصر اتقان را در فضاپیما انکار می‌کند، به این دلیل که دارای مقادیر زیادی سوخت و مواد نفتی است و

۲ - - مایکل دانتون در کتاب خود " Nature's Destiny / سرنوشت طبیعت " به این مسئله پرداخته است.

هر لحظه امکان انفجار آن وجود دارد.^۳ در حالی که جهان هستی برای اینکه ابدی و همیشگی باشد یا شبیه به خدایان شود، طراحی نشده است. بلکه ما به گونه‌ای خلق شده‌ایم تا با خیر و شر مورد آزمایش قرار بگیریم:

«و شما را با خیر و شر می‌آزمایم و در نهایت به سوی ما باز می‌گردید.» {الانبیاء : ۳۵}

و تمام اینها حول محور غایت و حکمت می‌چرخد.

۸ (واضح است که خداوند نیازی به ما ندارد پس چرا ما را خلق نموده؟

✓ این تفکر که نیاز به بیهودگی تقابل دارد، تفکری بی‌پایه است! نیاز نشانگر حکمت است نه بیهودگی و عبث. یک پزشک ثروتمند را تصور کنید که آوازه‌ای بلند دارد. او بیماران را بدون اینکه نیازی به پول آنها داشته باشد صرفاً برای مصلحت خود آنها مداوا می‌کند و ما نمی‌توانیم این کار او را بیهوده توصیف کنیم! پس حکمت و هدف والا از انجام کاری در دایره (نیاز= بیهودگی) نمی‌چرخند.

یا یک شناگر را تصور کنید که کودکی را از روی دلسوزی و مهربانی نجات می‌دهد و بدون اینکه منتظر قدردانی خانواده‌ی کودک بماند، می‌رود. این کار وی نه از روی نیاز است و نه بیهودگی. بلکه کاری بزرگ است که با هدفی شریف و اخلاقی نیکو انجام شده است. پس بین نیاز با بیهودگی تلازم وجود ندارد.^۴

^۳ - « پدیده نقد دین در فلسفه جدید» پایان نامه دکترای شیخ سلطان العمیری.

^۴ - همان.

در صحیح مسلم در حدیثی قدسی چنین آمده است: «ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما و جن و انس شما همه گناه کارترین قلبها را داشته باشید، این امر چیزی از ملک لایزال من کم نمی‌کند و اگر همه شما قلبی پاک و مبرا داشته باشید چیزی بر ملک من نمی‌افزاید و اگر همه در یک مکان بایستند و از من درخواست کنید و خواسته‌ی هر یک را به وی عطا کنم، چیزی از ملک من کم نمی‌شود.»

خداوند از جهانیان بی‌نیاز است و ما هر چه تلاش و عمل کنیم جز برای خود نکرده ایم: «هر کس تلاش کند برای خود کرده است، همانا که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است» {العنکبوت: ۶}

جهل بیمار به حکمت پزشک، به این معنا نیست که تصمیمات پزشک از روی عبث و بیهودگی است.

پس علم به حکمت الهی منوط به فهمیدن تمام ابعاد حکمت او نیست، بلکه فهم قسمتی از آن کفایت می‌کند.

برای ما همین قدر کافی است که بدانیم ما مکلف هستیم و تکلیف خود و لوازم آن و وجود حکمت الهی را درک کنیم. به طور کلی این برای ما کافی است در غیر این صورت همچون کسی خواهیم بود که به آنچه نمی‌فهمد کفر می‌ورزد: «بلکه آنچه را که علمشان به آن احاطه نداشت و باطن آن را درک نکردند، تکذیب نمودند.» {یونس: ۳۹}

پس خدای متعال حکیم است و ما را از روی حکمتی آفریده است.

۹) آیا استدلال بر وجود خالق، استخدام ادله‌ی تجربه‌ی بشری است؟

✓ ادله آفرینش بر دو چیز استوار است:

استدلال فطری اثباتی و علم یقینی که حاصل مقدمات بدیهی و اولیه می‌باشد.

قرآن کریم در استدلال بر آفرینش از روش استدلال قیاسی استفاده نمی‌کند. قیاس در ابتدا مفهوم را اثبات کرده و سپس از آن حکم استنباط می‌کند. در حالی که استدلال بر آفرینش، بر مشاهده‌ی مستقیم و دلیل عینی (قابل مشاهده) تکیه دارد.

خداوند سبحان می‌فرماید: «آیا از هیچ مطلق آفریده شدند یا خود آفریدگار خود هستند»- {الطور: ۳۵} این آیه مبارکه علت وجود مخلوقات را در سه چیز منحصر می‌نماید:

۱- آنها از هیچ به وجود آمده‌اند که این امر ممتنع و محال می‌باشد، زیرا که نیستی و عدم، چیزی ایجاد نمی‌کنند و خود اصلاً وجود ندارد تا چیزی را بیافریند.

۲- آنها خود خالق خودشان هستند که این نیز نشدنی و یک تناقض آشکار است.

۳- آنها خالقی دارند که آنها را آفریده است. این یک استدلال عقلی اولیه است و از قیاس در آن استفاده نشده که بگوییم بنا بر تجربه‌ی انسانی صرف بنا شده.

هر چند اشکالی در استدلال به تجربه‌ی بشری نمی‌بینیم. تمام علوم دنیا بر مبنای تجربه انسانی می‌باشد.

زمانی که می‌گوییم جهان هستی موجود و غیر قائم به ذات خود می‌باشد، بنابراین دارای یک ایجاد کننده است، و هر چیزی در عالم هستی همراه با قوانین ثابت فیزیکی چشمگیر و نظم دقیق به وجود آمده،

پس ناگزیر باید یک سازنده و خالق وجود داشته باشد. ما در اینجا مستقیماً از مقدمات اولیه استفاده کردیم نه قیاس‌های عقلی یا تجربه‌های انسانی.^۵ قانون سببیت^۶ به عنوان یکی از ادله‌ی ما بر وجود خداوند سبحان، بر مشاهده و استقرار تکیه ندارد، بلکه به طور حصر یک مبدأ عقلی است که بر ضروریات عقلی و یقینی اولیه تکیه دارد.

۱۰) چرا یک سبب مادی مانند: یک تمدن یا هر چیز دیگر، نمی‌تواند عالم هستی را آفریده باشد؟ چرا به طور خاص باید حتماً خدای ازلی باشد؟

✓ قانونی وجود دارد که از ۱۰۰۰ سال پیش دانشمندان اسلامی آن را بیان کرده‌اند. این قانون چنین به ما می‌گوید: «تسلسل در فاعل‌های یک فعل، ضرورتاً منجر به عدم وقوع آن فعل می‌شود».

تسلسل چند فاعل: یعنی وجود بیش از یک آفریننده، و در مورد سؤال مذکور، تمدنی عالم هستی را آفریده و تمدنی دیگر آن را به دنیا آورده و

^۵ - مقدمات اولیه منظور هم عقل فطری و بدیهی است که در درون هر انسانی به ودیعه نهاده شده و از مبادی عقلی اولیه و ثابت و نهاده شده در وجود انسان است که از طریق نظر و اکتساب به دست نیامده است. بدیهی، اعم از این‌که تصور یا تصدیق باشد، علمی است که حصول آن بر فکر و نظر متوقف نباشد، گرچه ممکن است مبتنی بر توجه عقل، احساس، تجربه و یا حدس باشد. اما جرجانی، بدیهی را مرادف ضروری تعریف کرده است و به اعتباری نیز آن را اخص از ضروری می‌داند. در معنای اخیر، بدیهی قسمی از تصور و تصدیق ضروری به شمار می‌آید که نه تنها بر کسب و نظر متوقف نیست، بلکه حتی نیازی به حدس و تجربه و احساس ندارد و تنها توجه عقل در حصول آن کافی است. وی اصطلاح اولی را نیز به همین معنا اطلاق کرده است

^۶ - یا علت در فارسی پیوندی میان یک رویداد (علت) با رویدادی دوم (اثر یا معلول) یا براینده است که در آن، رویداد دوم نتیجه‌ی رویداد اول است. این نیز به بُن و بُر شناخته می‌شود. به زبان ساده علت دلیل به وجود آمدن معلول است. و معلول در نتیجه‌ی علت به وجود می‌آید. مثلاً در جمله‌ی باد وزید و شاخه‌های درخت تکان خورد وزیدن باد علت و تکان خوردن شاخه‌های درخت معلول یا نتیجه می‌باشد.

دیگری آن تمدن دیگر را و ...، و اینگونه تسلسل در آفرینندگان پیش میاید.

این تسلسل قطعاً منجر به عدم وقوع فعل می شود .

عدم وقوع فعل: یعنی عدم پیدایش مخلوقات همچون عالم هستی و انسان و دیگر سایرین. تسلسل چند فاعل منجر به عدم پیدایش هستی و عالم وجود می گردد .

اگر پیدایش یکی از این تمدن ها منوط به تمدنی دیگر باشد که آن را به وجود آورده، و آن تمدن نیز پیدایشش منوط به تمدنی قبل از خود باشد که آن را ایجاد نموده و همین طور تا بی نهایت، پس نه این تمدن و نه تمدنی که قبل از آن بوده و نه آنکه قبل از این دو بوده، هرگز پا به عرصه هستی نمی گذاشتند و عالم وجود و هیچ چیز دیگر نیز ظهور پیدا نمی کرد .

پس ناگزیر باید آفریدگاری اول و ابدی وجود داشته باشد که همه چیز را خلق نموده است!

اگر بخواهیم مثالی ساده بزنیم: فرض کنید تعدادی مهره دومینو داریم که به صورت یکپارچه پشت سر هم قرار گرفته اند به گونه ای که اگر یک قطعه از آنها بیافتد مابقی مهره ها نیز در پی آن خواهد افتاد. باید چنین گفت که مهره دومینو نمی افتد، مگر اینکه مهره قبل از آن بیفتد و آن مهره قبلی نیز نمی افتد مگر اینکه مهره قبلی اش بیافتد. بدین ترتیب هیچ یک از مهره ها نخواهند افتاد، مگر اینکه زنجیره ی مهره های دومینو ابتدایی داشته باشد. پس اگر این قطعات دومینو بی پایان بودند، هیچ یک از مهره ها نمی افتاد .

به همین ترتیب اگر تسلسل بی نهایت می بود، نه مخلوقات و نه آفرینش و نه موجودات هیچ یک بوجود نمی آمدند، زیرا که وجود فاعل (خالق)

منوط بر فاعل قبل از خود خواهد بود و در نتیجه افعال او به ظهور نمی‌رسید، مگر بعد از ظهور فاعل قبلی‌اش، و ظهور فاعل قبلی نیز منوط به دیگری بود و دیگری منوط بر فاعل دیگر و به همین ترتیب. اگر این زنجیره بدون نهایت بود دیگر نه آفرینشی بود و نه موجودات و نه فعل و نه مفعولی. بنابراین، وجود یک آغازگر برای آفرینش و یک آفریننده نخستین، الزامی است.

پس ممکن الوجود و مُفتقر (نیازمند) بایستی یک خالق داشته باشد و اگر قائل به این باشیم که همه فاعل‌ها، ممکن الوجود و مُفتقر هستند، کسی از آنها به عرصه ظهور نمی‌رسید. بنابراین ناگزیر این زنجیره باید در نقطه‌ای متوقف شود.

اینجاست که از وجود خالق نخستین که هیچ چیزی قبل از وی نبوده مطمئن می‌شویم.

۱۱) مادام که قوانین حاکم بر جهان هستی را می‌شناسیم و علت زلزله‌ها را به خوبی می‌دانیم، پس چه نیازی به آفریدگار داریم؟

✓ انسان ملحد فرض می‌کند که قوانین برای خلق عالم هستی و پیدایش آن کافی می‌باشد. «استیون هاوکینگ» بر این مقدمه تکیه کرده و قانون جاذبه را برای پیدایش هستی کافی می‌داند، همانگونه که این موضوع را در آخرین کتاب خود تحت عنوان «طراحی بزرگ» توضیح داده است.

گزارش هاوکینگ در این باره در روزنامه‌های جهانی منتشر شد و خبرگزاری‌ها آن را نقل کردند و در سایت‌های پرطرفدار به شکل انبوهی دست به دست شد.

صرف نظر از اینکه این ادعا به خودی خود و فقط با فکر کردن به سرمنشأ قانون جاذبه، و طرح این پرسش که چه کسی این قانون را وضع کرده و به آن صفت دخل و تصرف و اثر بخشی داده است، از حیث اعتبار ساقط می‌شود، اما با همه‌ی این وجود، قانون جاذبه باعث غلطیدن توپ بلیارد نمی‌شود.

قانون جاذبه خود به تنهایی و بدون پیدایش شیء، قادر به هیچ کاری نیست. قانون جاذبه هرگز توپ بلیارد را ایجاد نخواهد کرد، بلکه فقط آن را پس از پیدایش و ضربه خوردن با چوب بلیارد به حرکت در می‌آورد. قانون جاذبه یک پدیده مستقل نیست و فقط یک رویداد طبیعی را توصیف می‌کند.

این قانون هرگز نخواهد توانست توپ بلیارد را بدون اینکه نیرویی بر چوب فشار آورد و آن را به حرکت درآورد، تکان دهد. بلکه فقط توپ به حرکت می‌افتد و اثر قانون جاذبه را آشکار می‌سازد. اما انسان ملحد وجود قانون جاذبه را برای آفرینش توپ و چوب بلیارد و غلطیدن توپ کافی می‌داند.

کدام یک به عقلانیت و منطق نزدیک‌تر است: دین یا الحاد؟
مثالی دیگر: قانون احتراق داخلی در موتور خودرو هرگز نمی‌تواند موتور خودرویی را بیافریند.

همچنین اگر قانون احتراق داخلی را به موتور خودرو اضافه کنیم، موتور عمل نخواهد کرد. پس باید بنزین باشد تا انرژی بدهد، و جرقه احتراقی باشد و قبل از تمام اینها بایستی موتور وجود داشته باشد. فقط در این صورت قوانین احتراق داخلی پدید می‌آید و موتور عمل می‌کند! عاقلانه نیست که بپنداریم قوانین احتراق داخلی برای آفرینش موتور و جرقه احتراق و بنزین و راننده و راه، کافی است.

این گمان اشتباه، ما را در تسلسل چند فاعل وارد خواهد کرد که در جواب سوال قبل آن را شرح دادیم.

۱۲) چرا منشأ هستی نمی‌تواند صُدفه (تصادف) باشد؟

✓ قائل بودن به تصادف، نادانی نسبت به اصول احتمالات است. زیرا که تصادف خود دارای دو شرط است که از آن جدا نمی‌شود. و این دو شرط عبارتند از: زمان و مکان

تصادف زمانی را نیاز دارد که اثرش را در آن بگذارد. و یک وجود فیزیکی و مکانی را می‌طلبد که مفعول خود را در آن ایجاد کند.

پس چگونه می‌توانیم از نقش صُدفه در خلق عالم هستی سخن بگوییم با اینکه هستی ما از لامکان و لا زمان آمده است؟ (از جایی آمده که منشأ مکانی و زمانی ندارد و قبل از آن مکان و زمانی وجود نداشته است).

چگونه اثر تصادف بدون ظهور خود تصادف پدیدار می‌گردد؟ چگونه تصادف می‌تواند قبل از وجود خود و وجود زمان و مکان که دو شرط اساسی آن می‌باشند، اثری بروز ده؟

۱۳) چگونه به انسان مُلحدی که می‌گوید: جهان هستی، نتیجه تکامل است، پاسخ دهیم؟

✓ علم قائل به این نیست که جهان از عناصر ساده به عناصر پیچیده‌تر منتقل شده است. بلکه دقیقاً عکس این را می‌گوید.

علم به ما می‌گوید که عالم هستی در طول زمان از پیچیدگی کامل به سمت ساده شدن، منتقل شده است.

این امر به عنوان قانون دوم ترمودینامیک Second Law of Therodynamic شناخته می‌شود و برای فهم ساده این قانون می‌گوییم:

فرض کنید یک فنجان آب گرم در اتاق در اختیار شماست. حرارت موجود در آب گرم به فضای اتاق منتقل می‌شود تا جایی که دمای فنجان را برابر با دمای خود می‌کند. به همین ترتیب این قانون در مورد تمام شیء موجود در عالم هستی صدق می‌کند و زمانی خواهد آمد که در یک لحظه، دمای همه چیز در جهان هستی یکسان خواهد شد. در آن لحظه، مرگ حرارتی جهان Thermal Death of Universe به وقوع خواهد پیوست.

اگر جهان ابدی می‌بود باید تا الان به مرگ حرارتی دچار می‌شد، اما حقیقت این است که جهان اکنون در حالتی کمتر از حداکثر آنتروپی^۷ قرار دارد و هنوز به مرگ حرارتی نرسیده است. بنابراین جهان ازلی نیست و نقطه‌ای آغاز ثابت دارد که زمان و مکان با آن پدید آمده است. بلکه جهان هستی با حداقل آنتروپی پدید آمده و این بدان معناست که پیدایش آن بدون هیچ الگوی قبلی و به شکل ابداعی بوده است.

و جالب است که بدانید این یک قانون است نه نظریه!

و بر هر چیزی صدق می‌کند، از اتم گرفته تا کهکشان!

این قانون برای اثبات وهمی بودن و غیرواقعی بودن بینش ملحدان که قائل به این هستند «جهان از ساده‌گی به سمت پیچیدگی حرکتی می‌کند»

^۷ - اگر جهان ازلی باشد، یعنی شروعی در زمان نداشته باشد، همواره در هر نقطه‌ای از زمان که باشیم، بی‌نهایت زمان را پشت سر گذارده‌ایم، و با توجه به اینکه آنتروپی جهان (یعنی کل فرآیندهایی که همواره در حال رخ دادن هستند) در حال افزایش است، مقدار این افزایش در طول این زمان بی‌انتهایم باید بی‌نهایت زیاد شده باشد، و در نتیجه جهان در بی‌نظمی مطلق به سر برد، طوری که هیچ فرآیندی نتواند انجام شود (زیرا هر فرآیندی باید باعث افزایش آنتروپی شود، و وقتی آنتروپی در نهایت خود باشد جایی برای افزایش ندارد و در نتیجه فرآیندی انجام نمی‌شود). چون می‌بینیم که جهان در چنین حالتی نیست و هم در آن فرآیندهایی انجام می‌شود و هم موجوداتی منظم وجود دارند، پس جهان نمی‌تواند ازلی باشد و حتماً باید شروعی در زمان داشته باشد.

ضروری و اساسی است. بنابراین سیر عالم هستی به سوی ساده شدن و گسستگی است نه پیچیده شدن.

۱۴) چگونه دانستیم که لحظه‌ی پیدایش هستی، مبتنی بر قانون علیّت بوده است؟ به بیانی دیگر: آیا قانون علیّت بر خارج از جهان هستی صدق می‌کند؟ ✓
ما قانون علیّت را دلیل ایجاد هستی می‌دانیم زیرا که قانون اولیه است.

و از آنجایی که عالم هستی موجود می‌باشد، بنابراین یک عامل اثر بخشی هست که آن را به وجود آورده است.
اخیراً از نظر علمی ثابت شده است که عالم هستی توسط یک اپراتور به وجود آمده است که تحت عنوان:

operator formulation of quantum mechanics

شناخته می‌شود. اپراتور به معنای گرداننده می‌باشد.
طبق مکانیک کوانتوم، یک گرداننده باید وجود داشته باشد. و گر نه عالم هستی پدید نمی‌آمد.
این یعنی قانون حدوث و علیّت در مورد جهان هستی به هنگام پیدایشش، صدق می‌کند.

۱۵) چرا قانون علیّت بر خود خالق صدق نمی‌کند؟ یا به بیانی دیگر: چه کسی آفریدگار را خلق کرده است؟

✓ **اولاً:** آنچه از قوانین که بر مخلوقات جاری و ساری است در مورد خالق صدق نمی‌کند و این یک امر بدیهی است.
آیا می‌توانیم بگوییم چه کسی آشپز را پخته است؟
یا چه کسی نقاش را رنگ کرده است؟

بدیهی است که خالق، زمان و مکان را ایجاد کرده پس قوانین مخلوقاتش بر وی قابل مطابقت نیست.

ثانیاً: هر امر حادثی (هر چیزی که به وجود آمده بعد از اینکه نبوده) یک ایجاد کننده دارد. این درست است؛ اما آفریدگار: (هیچ چیز مانند او نیست) {الشوری: ۱۱} و بنابراین حادث نیست.

ثالثاً: آفریدگار ناگزیر باید ابدی و واجب الوجود باشد و گرنه باز هم مشکل «تسلسل چند فاعل که قطعاً منجر به عدم وقوع فعل می گردد» پیش می آید. این موضوع را اندکی پیش به طور مفصل توضیح دادیم.

۱۶) چرا بیش از یک آفریدگار ابدی وجود ندارد؟

✓ خداوند سبحان می فرماید: «اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز الله، معبودانی [دیگر] وجود داشت قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد» {الانبیاء ۲۲}:

۱۷) چه مانع عقلی برای وجود دو خدا هست که با همدیگر موافق باشند به گونه ای که تصمیماتشان با هم اختلاف نداشته باشد؟

✓ مسئله، تباهی جهان به علت دو نظر مخالف، و یا توافق دو خدا و تباه نشدن جهان هستی، نیست. مسئله عقلی که آیهی مبارکه آن را ارائه می دهد بسیار وسیع تر و جامع تر از اینهاست!

وجود خدایی غیر از خدای یگانه (الله) مستلزم ترکیب می باشد. یعنی: تعدد جوهر یا علت.

ترکیب هم مستلزم افتقار (نیازمند بودن) است. نیازمند بودن خالق هم مستلزم ناامن بودن جهان هستی و احیاناً از هم پاشیدن آن است. لذا با

وجود خدایی نیازمند، هیچ تضمینی برای بقاء جهان هستی و تباہ نشدن آسمانها و زمین در هر لحظه، وجود ندارد!

«پس پاک و منزّه است خداوند، پروردگار عرش، از آنچه به او نسبت می دهند» {الانبیاء: ۲۲}

منزه است آفریدگار از تعدد ذوات و نیازمندی. او خداوند بی نیاز و قائم به ذات خویش است.

به آنچه گذشت این را نیز اضافه می کنم: اگر در آسمانها و زمین دو خدا یا بیشتر وجود داشت، احتمال اختلاف به عقلانیت نزدیکتر است از احتمال توافق. زیرا که وجود بیش از یک خدا یعنی وجود بیش از یک ذات جوهر و بیش از یک خواست و بیش از یک اراده. تعدد اراده ها به معنای نیازمندی هر یک از آنهاست و نیازمندی نیز از نظر عقلی مستلزم تعارض و اختلاف است.

۱۸) چرا دین؟

✓ لجوج ترین ملحد نیز ایمان دارد که راستگویی بهتر از دروغگویی است. آیا چنین نیست؟ لجوج ترین ملحد نیز ایمان دارد که امانت داری بهتر از خیانت است. مگر نه؟ این تعبیر مربوط به این جهان نیستند و در عالم مادی چیزی وجود ندارد که معنا و الزام آنها را توجیه کند.

راستگویی به چه معناست؟

دروغگویی به چه معناست؟

آیا اگر در اعماق یک اتم به کاوش و بررسی بپردازیم، مفاهیمی همچون راستگویی و دروغگویی را مشاهده می کنیم؟

آیا اگر فیزیک کهکشان‌ها یا شیمی هورمون‌ها را رصد کنیم، امانت و خیانت را خواهیم دید؟

این اصطلاحات از عالم مادی نیست. اما حقیقت دارند. بلکه بدون شک مهمترین چیزها در عالم وجود هستند. ارزش انسان به اخلاق اوست نه به اندازه فیزیکی و تعداد اتم‌ها و سطح انرژی سلولهایش. ارزش انسان به تکلیف الهی است که در باطن اوست.

مرد نیکوکار و مرد گناهکار وجود دارند. اما کوه نیکوکار و کوه گناهکار یافت نمی‌شود. و سیاره‌ی امانتدار و سیاره خیانتکار وجود ندارد.

این انسان است که فقط معنای ارزش و غایت و وجود می‌باشد. فقط انسان عالم وجود را درک می‌کند.

۱۹) چه مانعی وجود دارد که این اخلاق، نتیجه‌ی فعالیت‌های مغز یا محصول جامعه باشد؟

✓ مغز نیز دقیقاً از همان عناصر مادی تشکیل شده است!.

مغز یا ترکیبات مادی هر چقدر هم پیچیده باشند، باز هم حاصل جمع صفرها چیزی جز صفر نیست. هر چقدر هم تعداد صفرها زیاد و روی هم تلمبار شده باشند. وقتی ماده چیزی از خیر و شر نمی‌داند پس مغز هم همین گونه است.

یک سوال پیش می‌آید: مفهوم خیر و شر چگونه به مغز می‌رسد؟ چه بازدارنده‌ی مغزی وجود دارد که مانع کشتار تمام اهل زمین می‌شود؟

چه بازدارنده‌ای در مغز وجود دارد که مانع انداختن نژادهای پست بشری درون قفس حیوانات می‌شود؟

چه بازدارنده در مغز وجود دارد که مانع نابود کردن تمام بیماران و معلولان در خلال پروژه انتخاب طبیعی می‌شود؟ مانند آنچه حکومت نازی در آلمان در پروژه‌ای موسوم به عملیات T۴ مرتکب شد.^۸

اینها سؤالاتی است که مغز مادی جواب غلط و یا درستی برای آنها ندارد. مغز از ناحیه اخلاقی کاملاً بی‌طرف و خنثی است. زیرا که از همان ذرات زمینی تشکیل شده است.

پس هیچ ارتباطی چه دور و چه نزدیک بین مغز و اخلاقیات وجود ندارد. اما این فکر که اخلاق برخاسته از جامعه است تفکر عجیبی است، زیرا که اخلاق یک امر ذاتی است، و برای انسان به عنوان یک انسان دارای اهمیت و موضوعیت است نه جامعه به عنوان یک جامعه.^۹

اگر این گفته صحیح باشد و اخلاق را محصول جامعه به حساب آوریم، پس نازی‌ها حق داشتند دیگران را بکشند، زیرا نظر جامعه این بوده است. بنابراین صحیح آن است که اخلاق مستقل از جامعه می‌باشد.

کار درست، درست است چه در جامعه سالم و چه در جامعه فاسد. و خطا خطاست چه در جامعه سالم و چه در جامعه فاسد. پس اخلاق معنایی فراتر از مغز و جامعه دارد.

^۸ - https://en.wikipedia.org/wiki/Aktion_T4 عملیات تی ۴ بزرگترین قتل‌عام سیستماتیک عقب مانده‌ها، بیماران روانی و معلولین مغزی در تاریخ بشری به دست آلمان نازی است.

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D9%86%D9%84%DB%AC%D8%AF%D8%AA%D8%AA%DB%AC%DB%B4>

^۹ - یعنی اخلاق مربوط به انسانهایی است که جامعه را شکل می‌دهند و امری ذاتی است و جامعه منشأ اخلاق نیست. چرا اگر منظور از جامعه انسانهایش باشد که مسئله باز برمیگردد به وجود انسان. اما اگر منظور اشیاء مادی آن باشد که گفتیم: اشیاء مادی توانایی اندیشیدن و تفکر و ایجاد ارزش و معنی را ندارند.

۲۰) ارتباط دین با موضوع اخلاق چیست؟

✓ تنها چیزی که مفهوم اخلاق را توجیه می‌کند، دین است. تنها چیزی که به اخلاقیات رنگ و بوی خاص به خود را می‌بخشد، دین است. و فهم اخلاق جز در چارچوب تکلیف الهی امکان پذیر نیست. و دین تنها نبض و تپش وجود است.

از راه دین است که هدف عالم هستی را می‌شناسیم. و می‌فهمیم برای چه چیزی اینجا هستیم؟ و چه چیزی پس از مرگ در انتظارمان است؟ و معنای وجود را درک می‌کنیم.

و اینکه در عالم وجود چه چیزی از ما خواسته شده؟

اما بدون دین تمام دنیا به کوری مطلق و نیستی کامل تبدیل می‌شود. ابن القيم رحمه الله در کتاب خود زاد المعاد می‌گوید: «نه در دنیا و نه در آخرت راهی به سعادت و رستگاری وجود ندارد، مگر به دست پیامبران، و هیچ راهی برای شناخت دقیق خوب و بد نیست جز از سوی سمت آنان، و رضایت پروردگار به دست نمی‌آید جز به دست آنان، و اعمال و گفتار و اخلاق نیکو جز در طریقه‌ی آنان و آنچه آورده‌اند، نیست.»^{۱۰}

دنیا تاریک و نفرین شده است، مگر آن جاهایی که آفتاب رسالت بر آن تابیده است. همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب مجموع الفتاوی می‌گوید^{۱۱}.

بدون رسالت پیامبران، هدف از وجود و معنای خیر و ارزش آن شناخته نمی‌شود. بدون رسالت پیامبران دنیا به یک پوچی ترسناک تبدیل می‌شد. همانگونه که «کارل ساگان» می‌گوید تو بدون نبوت انبیاء یک زباله

^{۱۰} - زاد المعاد ج ۱ ص ۶۸.

^{۱۱} - مجموع الفتاوی ج ۱۹ ص ۹۳-۹۴.

ستاره‌ای هستی و یا آنگونه که «سارتر» در کتاب خود «تهوع» می‌گوید: یک حشره هستی.^{۱۲}

پس نبوت تنها نبض تپنده‌ی هستی است و بدون آن شگفت‌انگیزترین اختراعات و لذت بخش‌ترین شهوات به وحشت تبدیل می‌شود. بدون دین، عالم هستی، گرد و غباری بیش نیست. اگر از هر انسان ملحدی درباره‌ی هر یک از سؤالات وجودی مانند: اینکه چرا اینجا در این عالم هستیم یا بعد از مرگ چه چیزی هست؟، یا در مقابل تو به سفسطه می‌پردازد و یا کاملاً خفه خون می‌گیرد.

بنابراین دین برای پی بردن به ارزشهای اخلاقی، یافتن معنای وجود و رسیدن به جواب این سؤال که چه کسی عالم وجود، انسان، غایت از وجود و حکمت افعال موجودات را ایجاد نموده است، یک الزام طبیعی است.

۲۱) جهان هستی بسیار بزرگ است و کره‌ی زمین در قیاس با آن کوچک می‌باشد. پس چرا خداوند در این جهان فراخ، به این سیاره‌ی کوچک اهمیت می‌دهد؟

✓ فرض کنید پادشاهی برای پسرش وصیت‌ها و نصیحت‌هایی به جا می‌گذارد و در این باب برای وی کتابی می‌نویسد. آیا انسان معترض می‌تواند بگوید: چگونه ممکن است پادشاهی که میلیون‌ها میلیون دارایی و زمین‌های گسترده و بی حد و حصر دارد به فرزندش که حجم و وزنش یک میلیارد ما می‌ملک وی هم نیست اهمیت دهد؟ آیا این یک اعتراض عاقلانه است یا ارزش توجه کردن به آن را دارد؟

^{۱۲}) – Video Source: The Shores of the Cosmic Ocean [Episode ۱]

Some part of our being knows this is where we came from. We long to return. And we can. Because the cosmos is also within us. We're made of star-stuff. We are a way for the cosmos to know itself. ۶ min ۴ sec

اگر فرض کنیم بزرگی یا کم حجمی چیزی در این مسئله مؤثر است، این یک فرض ساده لوحانه است!

بعدش الگو و عبرت برای ما انسان‌ها به حجم مادی انسان نیست، بلکه فقط به حجم معنوی و چیزهایی است که حجمی مادی ندارند مانند اخلاق، راستگویی و امانتداری.

تفاوت میان بزرگترین انسان‌ها که بزرگترین تمدن‌ها را برپا داشتند و کمترینشان، تفاوت معنوی است نه مادی مثل: موهبت رهبری، نیکوکاری و اخلاق شریف.

اگر حجم و اندازه در ترازوی الهی اعتبار داشت، آسمانها و زمین برای داشتن صفت امانتداری سزاوارتر بودند.

مثال دیگر اینکه: نهنگ‌ها میلیاردها بار بزرگتر از میکروب‌ها هستند، اما آیا این بدان معناست که نهنگ‌ها از میکروب‌ها مهم ترند؟ در اینجا معنای کلمه «مهمتر» چیست؟

و آیا خداوند به یک موجود عظیم‌الجثه به سبب بزرگی‌اش اهمیت می‌دهد و به موجود کوچک نه؟

یا اینکه برای همه موجودات رزق و روزی و مناسب‌ترین نظم را تأمین نموده است؟

اصلاً علم فیزیک به ما می‌آموزد که حجم در اصل، یک امر نسبی است. علم فیزیک به ما می‌گوید که منشأ آسمان‌ها و زمین نقطه‌ای کوچکتر از سر سوزن است که میلیاردها بار از اتم کوچکتر می‌باشد. بنابراین مسئله اندازه نیست و از روی حجم و سنگینی نمی‌توان نسبت به اشیاء قضاوت کرد. بلکه مسئله قدرت درک این اشیاء و فهم آنهاست.

آیا اکنون چیزی جز انسان مفاهیم آفرینش، تکلیف، حکمت، معنی و غایت را درک می‌کند؟

۲۲) در تمدن‌های روی زمین معبودانی بی‌شمار یافت می‌شود، پس چرا به طور خاص می‌گویید الله؟

✓ در تمام ادیان روی زمین هیچ معبود برحقى جز الله وجود ندارد. اختلاف ما با بقیه ادیان این است که آنها علاوه در کنار الله، معبودان کوچک دیگری را قرار می‌دهند. مانند عیسی و روح القدس در دین مسیحیت و برهما و شیفا و فشنو در هندوئیسم .. الخ . پس تمامی ادیان به خداوند یکتا ایمان دارند و او را خالق کل وجود می‌دانند. اما در کنار خدای یکتا، خدایان دیگری را نیز انباز وی قرار می‌دهند.

« و اگر از آنان پرسى چه كسى آسمان‌ها و زمین را خلق کرده و خورشید و ماه را به تسخیر در آورده، قطعاً می‌گویند: الله . پس چرا باز هم افترا می‌زنند؟ » { العنكبوت: ۶۱ }

مشرکان حتى بت‌های خود را به سبب ذات خود بت‌ها نمی‌پرستیدند و می‌دانستند که فقط خداوند یکتا، خالق است ولی آنها را رابط بین خود و خدا قرار می‌دادند.

«شهرستانی» درباره‌ی بت‌های عرب در زمان قدیم می‌گوید: «عرب بت‌ها را به سبب ذات خود بت‌ها نمی‌پرستیدند و نزدشان جز تکه سنگ‌هایی بیش نبودند».

«ویل دورانت» نیز اینگونه بیان می‌دارد که ریشه‌ی بت‌پرستی هندوها در انتها به ایمان به خدای یکتا برمی‌گردد.

همچنین می‌گوید: «این هزاران خدایانی که هندوها می‌پرستند، همان کاری است که کلیساهای مسیحی در تقدیس هزاران قدیس انجام

می‌دهند. برای لحظه‌ای هم به ذهن یک هندو خطور نمی‌کند که همه این خدایانی که تعدادشان بی‌شمار است، همه شان حاکم مطلق هستند».^{۱۳}

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «هر کس گمان کند که بت پرستان معتقد بودند که بت‌ها عالم هستی را خلق کرده‌اند یا آنها باران را نازل نموده‌اند یا گیاهان را رویانیده‌اند، یا حیوانات و دیگر موجودات را آفریده‌اند، نسبت به آنان جاهل است، زیرا که قصد بت پرستان نسبت به بت‌هایشان همچون قصد مشرکان قبرپرست نسبت به قبرهای بزرگانی است که نزدشان معظم و بزرگ است».^{۱۴}

پس خداوند در تمامی ادیان یکی است: (جز به بهترین روش با اهل کتاب جدل نکنید مگر آنان که اهل ظلم هستند. و بگوئید به آنچه بر ما و بر شما نازل شده است ایمان آورديم و خدای ما و شما یکی است و ما تسلیم او هستیم) {العنکبوت: ۲۶}

بنابراین بت‌ها و الهه‌های بشری چیزی جز واسطه‌هایی کفرآمیز نیستند که خداوند هیچ دلیلی بر آنها نازل ننموده است.

۲۳) ادیان بسیاری وجود دارد. چرا اسلام؟

اسلام در واقع یک دین نیست در میان سایر ادیان. اسلام در اعتقادات خود با آنچه تمامی پیامبران عهد قدیم به آن معتقد بودند، موافق است. اسلام، تصحیح مسیر ادیان منحرف شده و بازسازی و ارجاع شیوه و منهج پیامبران قدیم از آدم گرفته تا نوح و صالح و ایوب و هود و ابراهیم و موسی و داوود و یونس و هارون و عیسی، می‌باشد. عقیده‌ی

^{۱۳} - تاریخ تمدن ج ۳ ص ۲۰۹.

^{۱۴} - مجموع الفتاوی ج ۱ ص ۳۵۹.

تمام این انبیاء این است که خدای ما پروردگار واحد است هماگونه که در تورات و اجیل آمده است.^{۱۵}

عقیده‌ای که نه تثلیثی می‌شناسد و نه اقانیم ثلاثه و نه خدایان خود کشی کرده و نه اقتباس و استنساخ خدایانی از خدایان دیگر (انتزاع روح القدس از پدر) و نه خدایان ملی و میهنی.

خداوند سبحان می‌فرماید: «خداوند شرعی را که برای شما مسلمانان قرار داد، نوح را به همان سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آنرا سفارش کردیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در آن مکنید. و اینکه مشرکان را به ایمان به خدای یکتا و ترک بت پرستی دعوت میکنی بسیار در نظر آنان بزرگ می‌آید. خداوند هر که را بخواهد بسوی خود بر می‌گزیند و هر که را به درگاهش با تضرع و دعا باز آید هدایت میکند» {الشوری: ۱۳}

و همچنین می‌فرماید: «همانا ما بر تو وحی کردیم همان گونه که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم. و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او و بر عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم. و به داوود کتاب زبور را عطا کردیم» {النساء: ۱۶۳}

پس اسلام دینی همچون دیگر ادیان نیست، بلکه اصل و اساس آنها و اصلاح کننده خلل‌هایی است که ادیان دیگر به آن گرفتار شده‌اند علی‌الخصوص یهودیت و مسیحیت در هر دو نسخه عهد قدیم و جدید.

^{۱۵} - سفر الشئیه ۴-۶/ انجیل مرقس ۱۲-۳۲

۲۴) چگونه می‌توانیم برای اثبات غیب - مانند وجود جبرئیل - استدلال علمی بکنیم؟

✓ بدیهی است که ایمان به حضرت جبرئیل علیه السلام یا هر مساله غیبی دیگر از چارچوب زمان و مکان خارج است و در نتیجه تابع قوانین مادی نیست. ایمان به ایشان (جبرئیل) منوط به پذیرفتن صدق رسالت پیامبران با توجه به شواهد یقینی آن می‌باشد.

پس چون صدق و راستی رسالت پیامبران ثابت شد، هر آنچه از غیب خبر داده‌اند نیز ثابت می‌شود. پس هر پیامبری که دلایل و نشانه‌هایی مؤید صدق رسالتش از طرف خدا باشد، به تبع در تمامی چیزهایی که هم خبر می‌دهد تصدیق می‌شود.^{۱۶}

ما به تبع ایمانمان به رسالت دینی پیامبران، به عالم غیب نیز ایمان داریم و ایمان به غیب ایمان مستقلی نیست.

۲۵) اگر اسلام دین حق است علت وجود این شبهات و اعتراضات چیست؟

✓ خداوند عز و جل می‌فرماید:

✓ (اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که آنها اصل و مرجع سایر آیات هستند و برخی دیگر آیات متشابه. اما کسانی که در دل‌هایشان میل باطل است پی آیات متشابه رفته تا فتنه و شبهه برانگیزند در حالی که تاویل آن را کسی جز خدا و عالمان نمی‌دانند. آنان که می‌گویند به آن ایمان آوردیم همه‌اش از نزد پروردگاران است. اما جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود). {آل عمران : ۷}

پس طبیعی است که آیات متشابه و محکم در قرآن وجود داشته باشد. تا آن کس که خواهان گمراهی است پیرو چیزی شود که انحراف و گمراهیش را راضی و توجیه کند و انسانی که خواهان حق است از حق تبعیت کند.

حق آشکار است اما متشابهی نیز باید وجود داشته باشد برای تکمیل آزمایش و امتحان انسان تا تفکر و تدبّر کند و کفر و ایمانی در کار باشد. اما مبانی ایمان، قطعی و یقینی هستند و متشابهات بیشتر در فهم یک متن یا دلالت یک اثر و خبر یا در الزامات و تبعات یک حکم شرعی پیش میاید.

سنت خداوند در مخلوقاتش، مکلف ساختن است، و سنت و قانون وی در تکلیف، پنهان کردن حکمتش است و ستش در حکمت، ظرافتش می باشد. و رستگار آن کسی است که با آنچه می داند بر آنچه از دیده پنهان و کوچک است، استدلال کند، و بازنده آن کسی است که با آنچه نمی داند برای خود پوششی قرار دهد که او را از استدلال با آنچه می داند محروم کند.

۲۶) چه ایراداتی از الحاد دارید؟

✓ الحاد؛ ایمانی بسیار بالاتر از ایمان دینی می طلبد. ولی ایمانی مبتنی بر فرض های دروغین و تصورات بی پایه. برای اینکه مُلحد شوی باید اینگونه تصور کنی که:

الف) هیچ به هیچ اضافه شده و به چیز بزرگ و بسیار شگفت انگیز و در نهایت کالیبراسیون، تبدیل شده است.

ب) صُدَفه (تصادف)، باعث ایجاد حدود مبین (critical limit) و قوانین ثابت فیزیکی که هستی از آنها پدید آمده است، گردیده در حالیکه دو

شرط صُدفه، عنصر مکان و زمان می‌باشد، اما عالم هستی از لا مکان و لا زمان پدید آمده است.

(ج) تصادف، زندگی را به وجود آورده است، در حالی که عقل بشر در قله قدرت و جبروت کنونی اش نمی تواند ساده ترین صورت های زندگی و حیات را به وجود آورد.

(د) تمام ارزش های اخلاقی و ارزش های ذاتی که صحت و صدق آنها را قبول داریم و اکثراً به طور کامل در جهت مخالف مادیات هستند، از دستاوردهای ماده و محصولاتش به حساب می آیند!!^{۱۷}.
تو برای اینکه ملحد شوی باید به این امور محال عقلی ایمان داشته باشی. پس الحاد نیز بر پایه ایمان است. اما ایمانی که اثری از علم و یا نقل در آن نیست.

۲۷) چرا خداوند با اینکه می‌داند اشخاصی هستند که به او کافر خواهند شد و ملحد می‌شوند، اما آنها را خلق کرده است؟

✓ به این فرموده خدای متعال بنگر: «آیا چون بر خویش ستم می‌کنید از تذکر دادن به شما صرف نظر کنیم؟» {الزخرف: ۵}
آیا به این دلیل که شما با توجه به علم الهی، کافر می‌شوید، پس خداوند شما را نباید می‌آفرید؟ این چه خیال بی اساسی است؟
کسی که سزاوار سرزنش و عذاب است، عادلانه آن است که ابتدا خلق شود سپس به سزای خود برسد.

اگر انسان ملحد در علم خداوند مستحق کفر است، چه چیزی مانع آفرینش و سپس محاسبه اعمال اوست؟

^{۱۷} - اخلاق با توجه به منظومه الحادی، یک بار وسنگینی مادی و در سطح منفعتی یک زبان است.

آیا به این دلیل که او کفر خواهد ورزید او را خلق نخواهد کرد و راحتش می‌کند؟

آیا این تصور، خودسری محض و فرضی ساده لوحانه نیست؟ اگر انسان ملحد سزاوار جاودانگی در آتش جهنم است پس عادلانه آنست که وارد آن شود.

از این گذشته، معیار ما برای قضاوت در مورد عدل، یک معیار مطلق نیست، بلکه معیاری محدود در حدود سرشت بشری ماست. چرا که عدل مطلق فقط خداوند سبحان است و به ما فرموده است که به بندگان ظلم نخواهد کرد: «و من به بندگانم ستم نخواهم کرد» {ق: ۲۹}.

پس در مسائلی که درکش برایمان دشوار است، نوع برخوردمان باید اینگونه باشد. و اینگونه عاقلانه‌تر هم هست، زیرا که ریشه کفر، تکذیب چیزی است که علمش را نمی‌دانیم:

(بلکه آنان آنچه را که علمشان به آن احاطه نداشت و قدرت تأویل آن را نداشتند تکذیب نمودند) {یونس: ۳۹}

۲۸) آیا اینکه خداوند می‌داند فلان کس ملحد خواهد شد، این به معنای مجبور کردن وی به تن دادن به این الحاد است؟

✓ علم خداوند به آنچه روی خواهد داد، جبر نیست.

استادی را تصور کنید که داخل کلاس می‌شود و قبل از پایان سال و از روی تجربه و شناختش از سطح دانش آموزانش می‌گوید: هیثم موفق خواهد شد و فلانی نه، و این پیش بینی‌های خود را در کتابی برای خود می‌نویسد، و نتیجه همانگونه که او گفته و نوشته می‌شود.

آیا می‌توانیم بگوییم شناخت او از نتیجه‌ای که دانش آموزان کسب می‌کنند، جبری است برای آنان؟

آیا می‌توانیم بگوییم آنچه از روی پیش‌بینی‌اش نوشته، اجبار و اکراه است؟

به همین شکل - والله المثل الأعلى - خداوند سبحان ما را از علم خود آگاه نموده و همزمان مشیت (خواست) و آزادی انتخاب را برای ما اثبات کرده و می‌فرماید:

(تا هر که از شما بندگان بخواهد راه راست در پیش بگیرد)
{التکویر: ۲۸}

و همچنین می‌فرماید:

(و راه خیر و شر را به او نمایانندیم) {البلد: ۱۰}
پس علم خدا به آنچه روی خواهد داد برای ما جبر نیست.
خداوند عز و جل چنین خواسته که ما اراده داشته باشیم و خود انتخاب کنیم:

(ما او را به راه راست هدایت کردیم حال یا شکرگذار خواهد بود
یا ناسپاس) {الانسان: ۳}

خداوند آن کسی است که خود را دانای هر چیزی معرفی می‌کند و در عین حال می‌فرماید:

(اما هر کس که عطا کرد و خدا ترس شد * و به نیکویی تصدیق کرد * پس ما هم کار او را آسان می‌کنیم * اما هر کس که بخل بورزد و خود را بی‌نیاز بداند * و نیکویی را تکذیب کرد * پس بزودی کار او را دشوار خواهیم کرد *) {اللیل: ۵-۱۰}

و همچنین فرمود:

(و راه خیر و شر را به او نمایانندیم) - {البلد: ۱۰}

اما اینکه انسان ملحد می‌خواهد علم خدا را مانع اراده انسان قرار دهد، او با این کارش می‌خواهد یکی از افعال خدا را به حساب دیگری، مختل کند و این حال هر کافری است تا بدین شکل کفر خود را توجیه کند. اما شخص مسلمان تمام افعال خدا را قبول دارد و می‌داند که همه آنها به وقوع می‌پیوندد.

۲۹) چرا خدا بدی (شر) را خلق کرده است؟ یا به عبارتی دیگر یک مسلمان چگونه به مسئله شر پاسخ می‌دهد؟

✓ مُعضل شر، یک معضل مسیحیتی است و هیچ ارتباطی با اسلام ندارد. این اشتباه است که اشکالات کلیساهای غربی را به فرهنگ اسلامی خود وارد کنیم.

در میراث تحریف شده مسیحیت، حضرت عیسی به سبب خطای اصلی که آدم مرتکب شد، ظهور کرد. همان خطایی که علت تمام شر در عالم هستی بود. و عیسی خود را فدا کردن و به صلیب کشیده شدن، کفاره‌ی این گناه را داد. در نتیجه فرض این است که باید شر و بدی در عالم هستی به انتها می‌رسید، زیرا که عیسای محبت فدای ما شد و همچنین باید آثار گناه آدم که منشأ تمام بدی‌ها در دنیا بود، پنهان می‌شد.

اما بدی و بلایا و مصیبت‌ها همچنان وجود دارند به همان سرعتی که قبل از به صلیب کشیدن مسیح وجود داشت.

پس آن محبت و عشق کجاست؟ آن فداکاری چه شد؟ این اشکال بزرگ، همان منشأ «معضل شر» در تفکر غربی مسیحی معاصر است.

این چه ربطی به مسلمانان دارد؟

ارتباط تمام پیامبران با این سخنان سخیفانه چیست؟

شر در اسلام و در شریعت‌های انبیاء وجود دارد، زیرا که ما مکلف هستیم. و در یک جهان آزمایشی زندگی میکنیم. تمام.

(و شما را با خیر و شر می‌آزماییم) {الأنبياء: ۳۵}

مسیح علیه السلام به سبب خطای آدم نیامد و در کتاب‌های انجیل چهارگانه که امروزه در نزد مسیحیان است، حتی یکبار هم کلمه‌ی آدم در آن ذکر نشده است و خداوند خطای آدم را بعد از توبه او مرتفع گرداند: (پس بسوی او توبه کرد) و هیچکس از بشریت خطای آدم و یا دیگری را به ارث نبرده‌اند: (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت) {النجم: ۳۸}.

این اعتقاد پیامبران است.

ما اینجایم به این دلیل که ما مکلفیم نه بیشتر:

(او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید؟) {الملک: ۲}

شر در چارچوب مسئله تکلیف، امری کاملاً طبیعی و معقول است.

بلکه شگفت‌انگیز اینجاست که وجود شر، بزرگترین دلیل بر صحیح بودن دین و خطا بودن الحاد است.

زیر که ما اگر زاده یک جهان مادی صرف می‌بودیم معنای خیر و شر را درک نمی‌کردیم، زیرا که ما مطابق با دیدگاه الحادی در مسیر قضایای حتمی و محض مادی حرکت می‌کنیم.

پس درک شر یعنی اینکه ما اهل این عالم نیستیم و ما درک خود از شر را از مقدمه‌ای غیر از مقدمه مادی‌گرایی داروینیستی از وجود، استنباط می‌کنیم.

و عدم درکمان از برخی ظرائف حکمت الهی در قضیه امتحان (آزمودن) - نه شر - ، امری بدیهی است.^{۱۸}

«رنه دکارت» در کتاب «تأملات در فلسفه خود» می گوید: «کوچکترین دلیلی ندارم که خود را برای اینکه خداوند قدرت بالایی برای درک کردن به من عطا ننموده، سرزنش کنم».

پس پایه و اساس تکلیف، حکمت است و پایه و اساس حکمت، پنهان بودنش.

خداوند حکمت را در افعال خضر نبی برای حضرت موسی علیه السلام آشکار نمود هر چند که آن کارها به ظاهر اعمالی قبیح و ناخوشایند بودند اما خیر بزرگی را در خود داشتند. قصه‌ی موسی و خضر در قرآن کریم از باب بیان و داستان نیست، بلکه از باب اندیشه و اقرار به ضعف نفس انسان و قضاوت شتابزده اوست.

زندگی ما در این دنیا مقدمه‌ای است برای جاودانگی همیشگی، برای همین شهیدی که کشته شده و کشته شدن، شدیدترین دردها را دارد، آرزو می‌کند که دوباره به زمین بازگردانده شود تا دوباره در راه خدا کشته شود بعد از آنکه متوجه می‌شود این چند گام کوچک درد، کلید نعمت‌ها و خشنودی می‌باشد که تمامی ندارد.

۳۰) آیا دین موجب برانگیختن آتش جنگ‌های دینی شده که در برهه‌ای از زمان بر روی زمین به وقوع پیوست؟

✓ بشریت برای هزاران سال با ادیان توحیدی و برای چهار هزار سال است که با ادیان بزرگ سه گانه ابراهیمی زندگی می‌کند. و دین خطر مسقیمی برای جنس انسان به شمار نیامده، بلکه برای بشریت

^{۱۸} - نه شر، زیرا که شر محض درعالم وجود یافت نمی‌شود.

ارزش‌های اخلاقی والا که مؤمن و ملحد بر آن اتفاق نظر دارند به ارمغان آورده و تمدن‌هایی اصیل به وجود آورده است. بلکه میتوان گفت هر خیریه که بر روی زمین است از برکات وجود دین و نبوت پیامبران است.

دین دادگاه‌ها را از هزاران مسئله رهانید و علاوه بر تمام اینها، اصول شناختی و منهجی و ارزشی برای غایت وجود انسان بر روی کره‌ی خاکی قرار داده است.

کشورهایی که دارای ادیان توحیدی هستند، همچنان تا به امروز تنوع فرهنگی پایداری را دارا می‌باشند و این موجب شده که مخالفینش در آن به راحتی زندگی کنند و به سبب این شریعت‌های توحیدی، سقفی حمایتی برای آنان به وجود آورده است.

حال آن که برخی از کشورها یک قرن است که به الحاد روی آوردند، اما تمام بشریت را بر لبه‌ی پرتگاه نابودی قرار داده‌تند. حالا ملحدان می‌آیند و با ما در مورد خطرات دین برای بشریت سخن می‌گویند.

تاریخ بشر هیچ منهج و برنامه‌ای خطرناک‌تر از الحاد را به خود ندیده است. کشتارهای کولاژ در اتحاد جماهیر شوروی سابق به دست لنین ملحد، کشتار اقلیت‌های قومی در آلمان نازی، به قتل رساندن یک چهارم ساکنان کامبوج به دست پُل پوت ملحد، قتل عام ۵۲ میلیون چینی در انقلاب فرهنگی بزرگ به دست ماوتسی تونگ Mao Zedong، پیدایش انجمن ملحدان نظامی League of Militant Atheists در اروپا که بطور رسمی ۴۲ هزار مؤسسه دینی از قبیل کلیساها و مساجد را بست و ده‌ها

هزار نفر از دینداران را به قتل رساند، نمونه‌هایی از پیامدها و تراوشات الحادی محض می‌باشند.^{۱۹}

جنگ‌های جهانی اول و دوم، جنگ‌هایی سکولاریسم - سکولاریسم بودند که اندیشه‌های الحادی در قبال نژادهای بشری و خرافات تلاش برای تصفیه نژادی، بر آنها حاکم بود و نتیجه آن کشتار چیزی نزدیک به ۵ درصد مردم جهان بود و طرفین جنگ چه پیروز و چه شکست خورده را یک سوم قرن به عقب بازگرداند و فلاسفه توالتهای سرپایی در وسط شهر پاریس قرار دادند تا اینگونه به پایان تمدن بشری اشاره کرده باشند.

نبردهای الحادی، زرادخانه‌هایی از سلاح‌های هسته‌ای بر جای نهاد که برای نابود کردن چندباره‌ی نوع بشر کافی است. با مطالعه سطحی جنگ‌های قرن بیستم، به درماندگی جریان الحاد پی می‌بریم. جریان الحادی این تفکر را از خود بر جای نهاد که زوال جنس بشری در هر جنگی که در آینده روی می‌دهد، گزینه‌ی اول روی میز است. این همان تراوش و پیامد تفکر الحادی مورد انتظار است.

۳۱) اما آیا در جهاد اسلامی به کنیزی یا بردگی گرفتن انسانها یافت نمی‌شود؟

✓ برده‌داری در اسلام عکس آن چیزی است که در فرهنگ‌های روم قدیم وجود داشته و عکس آن تدلیسی است که سکولاریسم معاصر می‌خواهد درباره‌ی اسلام انجام دهد. برده‌داری در اسلام نوعی مهربانی به جنس زن می‌باشد.

زنی که در لشکر دشمن به دنبال ریشه‌کنی تو می‌آید، تو مجاز به جنگیدن با وی نیستی. در جنگ، زن کشته نمی‌شود، مگر اینکه اقدام به قتل تو کند، زیرا اسلام اجازه کشتن زنان و کودکان را نمی‌دهد.^{۲۰} همچنین کشتن سالخورده‌گان، پیشه وران و پارسایان گوشه‌نشین را مجاز نمی‌داند.^{۲۱}

حتی اگر تمام اینها در لشکر دشمن و در میدان نبرد باشند، تعرض به هیچ یک از آنان مجاز نیست مگر اینکه مستقیماً دست به قتل تو بزنند.^{۲۲} بنابراین از نمونه‌های رأفت اسلامی نسبت زنان این است که آنها کشته نمی‌شوند - زیرا که جنس ضعیف هستند و غالباً بطور مستقیم اقدام به قتل مسلمانان نمی‌کنند - بلکه به اسارت گرفته می‌شوند. زن به اسارت گرفته می‌شود تا با زنان مسلمانی که اسیر شده‌اند معاوضه شود یا اینکه مورد بخشش قرار گیرد و بدون عوض به دشمن بازگردانده شود:

(پس یا بر آنان منت نهید و آزادشان کنید و یا با گرفتن فدیة و عوض رهایشان کنید تا اینکه جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد)
{محمد: ۴}

به این فرموده‌ی خداوند متعال توجه نمایید :

^{۲۰} - بخاری ۳۰۱۴.

^{۲۱} - سنن الکبری ج ۹ ص ۹۰.

^{۲۲} - البته اگر مولف به جای قتل کلمه قتال را به کار می برد دقیقتر می بود. چرا که این افراد که شریعت از کشتنشان نهی کرده اگر در لباس جنگجو علیه مسلمانان بجنگند، کشته میشوند. اما اگر علیه مسلمانان به شکلی از اشکال جنگ متعارف امروزی، جنگی نکنند و به تعبیر مدرن، شهروندی عادی باشند، کشته نمی شوند و شریعت از کشتنشان نهی کرده است. مترجم

« تا جنگ بار خود بر زمین نهد» یعنی در میدان نبرد و عبارت: « یا بر آنان منت نهید» یعنی بر آنان منت بگذار و بدون مقابل آزادشان کن. «و یا با گرفتن فدیة»: یعنی معاوضه آنان با زنان مسلمانی که اسیر دشمن شده اند.

اما آیا نکاح زنی که اسیر شده جایز است ؟
هم خواب شدن با زنان مشرک غیر کتابی جایز نیست. این نظر عموم علما می باشد و مذاهب مالکی و حنفی و شافعی و احمدی نیز بر این نظر هستند. ابن قدامه در کتاب المغنی می گوید: «آنان که نکاح با آزادشان حرام است از قبیل مجوس و دیگر کفار به جز اهل کتاب، هم خوابی با آنها در حال اسارتشان و کنیز شدنشان نیز مباح نیست». ابن عبدالبر می گوید: «فقیهان سرزمین های مختلف و نیز جمهور فقهاء بر این رأی هستند و خلافتش، شذوذ محسوب میشود». النوی می گوید: «زن اسیر شده اگر از بت پرستان یا دیگر کافران باشد که صاحب کتابی نیستند، هم خوابی با آنها در صورت کنیز و برده شدن، حلال نیست تا موقعی که مسلمان شوند، اما تا زمانی که بر آیین خود است هم خوابی با وی حرام است».^{۲۳}

اگر قضیه، بحث شهوترانی می بود، هم خوابی با زن مشرک حرام نبود. بلکه اگر احدی از مسلمانان به زنی اسیر تجاوز نماید، خواه مشرک باشد و خواه غیر مشرک (یعنی کتابی باشد)، حد زنا بر وی اجرا می شود.^{۲۴} اما اگر زن اسیر شده از غیر مشرکان باشد، به نوعی برای

^{۲۳}<http://fatwa.islamweb.net/fatwa/index.php?page=showfatwa&Option=Fatwal>
۵۱۹۱۲د&Id=

مالکش عقد نکاح دارد که با عقد نکاح همسر آزاده‌اش تفاوت‌هایی دارد. زوجه یا همسر آزاده‌ی شخص، دارای شرط اختیار می‌باشد کسی که به خواستگاریش می‌آید. اما زنی جنگجو که همراه لشکر دشمن آمده است و به اسارت گرفته شده، مانند یک زن آزاده، اختیار انتخاب شوهرش را ندارد. این تمام قضیه برده‌داری و به کنیز گرفتن است.^{۲۵}

۳۲) حدود الهی چگونه؟ مثلاً حد دزدی؟

✓ مسئله فقط سرقت نیست، بلکه چیزهایی است که به دنبالش می‌آید.

رسول گرامی اسلام ﷺ در حدیثی صحیح می‌فرماید: «دست خائن و غارتگر و اختلاسگر قطع نمی‌شود».^{۲۶}

^{۲۵} - لازم به این توضیح هم هست که اسلام در آیات و نصوص واضحی تشویق زیادی به آزاد کردن برده کرده و اصلاً برده‌داری را اسلام ایجاد نکرده که تقصیرش را گردن وی انداخت، بلکه از قدیم‌الایام در میان کافران و مشرکان وجود داشته و بلکه اسلام با یک سری احکام تدریجی و دقیق آن را از جامعه اسلامی محو کرد. چرا که در ابتدای امرش با سیل عظیمی از برده‌ها و کنیزان مواجه بود که باید زمینه فکری و فرهنگی و روانی را برای آزاد شدنشان فراهم می‌کرد. در واقع اسلام برنامه‌ای تدریجی برای ریشه کن کردن آن مقرر کرد و موفق هم شد. مترجم

^{۲۶} - سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۸۶۴ امام آلبانی آن را صحیح می‌داند. لفظ مختلس (اختلاس گر) که در حدیث آمده به کسی گفته می‌شود که مال دیگری را آشکار برده و به سرعت فرار می‌کند. در فارسی معنای چاپیدن را می‌دهد. یعنی کسی که سریع مال یکی را می‌گیرد و فرار می‌کند. منتهب یا غارتگر به کسی گفته می‌شود که با زور و آشکار، بر مال دیگری مسلط می‌شود. تفاوت این دو با دزدی که شریعت تعریف می‌کند در این است که مخفیانه انجام نمی‌شوند. نه به این معنا که اینان در شریعت عقوبت و مجازاتی ندارند. بلکه منظور این است که دزد به معنای شرعی محسوب نمی‌شوند و طوری دیگر با آنان برخورد می‌شود. خائن هم شخصی است که در امانتی که به وی داده شده خیانت می‌کند و چون شرط جرّز در آن وجود ندارد دزد محسوب نمی‌شود. دزدی به خاطر اینکه هتک حرمت و امنیت مردم بوده و مخفیانه انجام می‌شود و پیگیری و دنبال کردن و حق ستانی در آن دشوار است و علل دیگری، این چنین مجازاتی دارد بر خلاف شخص که به زور یا آشکار مال دیگری را غصب و تصاحب می‌کند که اگر ناحقی کند و مدرکی نداشته باشد راحت می‌شود مال را از وی ستاند در وجود سلطه و دادگاهی شرعی بر خلاف دزد. والله اعلم. مترجم

حد سرقت (قطع ید) فقط به سبب برداشتن مال نیست، بلکه به سبب جنایاتی است که ممکن است بر دزدی مترتب شود. مانند قتل و ارتکاب جرائمی بزرگ.

اگر انسانی مانند نگهبان و یا انباردار از آنچه در دست اوست بردارد (بچاپد)، حدّ قطع ید بر وی جاری نمی‌شود. و اگر کسی میوه‌ی درختی را دزدید، قطع ید صورت نمی‌پذیرد: «در سرقت میوه‌ی درختانی که هنوز چیده و انبار نشده‌اند، قطع ید جاری نمی‌شود. و همچنین در چیدن شکوفه درخت خرما که هنوز نرسیده است»^{۲۷}.

در کتاب «موطأ» امام مالک با سندی مُرسَل و صحیح آمده است: «در (سرقت) میوه‌های آویزان و حیوانی که در کوه نگه‌داری می‌شود قطع ید نیست»^{۲۸}.

حریسه الجبل، چهارپایانی که در کوه محافظت شده و به چرا برده می‌شوند. کوه حرز نیست که از سرقت آنها جلوگیری کند.

در کتاب «السنن الکبری» بیهقی، علی بن ابی طالب می‌فرماید: «کسی که از بیت المال سرقت کند قطع ید بر وی جاری نمی‌شود»^{۲۹}.

پس مسئله فقط مربوط به سرقت نیست و گرنه دستی که غارت کند و آن که در روز روشن مال مردم را می‌چاپد و فرار می‌کند و آن دست که خیانت نماید، قطع می‌شد.

^{۲۷} - سنن ترمذی ۵۲/۴ با سند صحیح.

^{۲۸} - امام آلبانی در ارواء الغلیل ۷۱/۸ آن را صحیح می‌داند. برخی لفظ «حریسه» حدیث را حمل بر هر چیزی کرده‌اند که در کوه از آن نگه‌داری می‌شود. چرا که حرز نیست. حرز یعنی جایی که شرعاً یا عرفاً وسایل و مال و اشیاء در آن نگه‌داری می‌شود. مثلاً حرز طلا و جواهرات در صندوق خانه است. یا ماشین در حیات خانه یا در پارکینگ است و به همین شکل. مترجم

^{۲۹} - امام آلبانی در ارواء الغلیل ۷۷/۸ می‌فرماید: رجالش، رجال صحیح هستند.

اما به دلیل اینکه این سه تن غالباً جرم خود را بدون اینکه جان مؤمنان را در معرض خطر قرار دهند انجام می دهند، جرمشان همراه با حد قطع ید نیست.^{۳۰}

سرقت میوه ها و محصولات، و حیوانی که در کوه نگه داری می شود هر چند هم گران قیمت باشد، اما چون خطری برای جان مؤمنان ندارد، حدی بر آن جاری نمی شود.

از ابن ابی لیلی درباره ی مردی که از کعبه سرقت کرده بود نقل است که فرمودند: «قطع ید بر وی جاری نمی گردد»^{۳۱}.

اگر شخصی مرتکب سرقت شود و خود بیاید و به جرمش اعتراف کند، آیا دستش قطع می گردد؟

پاسخ: قاضی او را بیرون می کند. بله او را بیرون می کند.
دزدی را به حضور پیامبر گرامی اسلام ﷺ آوردند که به سرقت اعتراف نمود در حالی که هیچ چیزی نزد او نیافتند. پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

^{۳۰} - هر چند تعزیز دارد. البته علما برای تفاوت بین احکام این موارد با دزدی که در آن دست قطع می شود موارد دیگری را نقل کرده اند که بیشتر معقول تر است من جمله موردی که در پاورقی صفحه قبل به آن اشاره شد. قاضی عیاض در شرح نووی بر مسلم آمده که می فرماید: «صان الله تعالى الأموال بإيجاب القطع على السارق، ولم يجعل ذلك في غير السرقة، كالاختلاس والانتهاج والغصب، لأن ذلك قليل بالنسبة إلى السرقة، ولأنه يمكن استرجاع هذا النوع بالاستدعاء إلى ولاء الأمور، وتسهيل إقامة البينة عليه، بخلاف السرقة، فإنه تندر إقامة البينة عليها، فعظم أمرها، واشتدت عقوبتها، ليكون أبلغ في الزجر عنها». خلاصه سخنشان این است که دزدی هتک حرمت و امنیت و آرامش مردم است و معمولاً مال دزدیده شده دشوار بر می گردد و پیدا می شود بر خلاف شخص غارتگر یا مختلس و خائن که می توان با مدرک و بینه و شهادت حضور و غیره آن را بازگرداند. و البته در خود این تفاوت قائل شدن بین این انواع از لحاظ استحقاق حکم شرعی، بین علما اختلاف است و قضیه قطعی نیست. مترجم

^{۳۱} - مصنف ابن ابی شیبہ ۲۹۰۱۰

«گمان نمی‌کنم چیزی دزدیده باشی» گفت: چرا دزدی کردم. پیامبر دو سه بار این جمله را به وی گفتند.^{۳۲}

بیهقی نیز در روایتی با سند صحیح آورده است: «مردی نزد علی ابن ابی طالب آمد و گفت من دزدی کرده‌ام. ایشان ان مرد را بیرون کرد.^{۳۳} ابو الدرداء به زنی - سلامه نام - که مرتکب سرقت شده بود گفت: «ای سلامه آیا دزدی کرده‌ای؟ بگو: نه»^{۳۴}

عطاء می‌گوید: «در گذشته وقتی شخص دزدی را پیش قاضی می‌آوردند و به وی می‌گفتند: آیا دزدی کرده‌ای؟ (به وی می‌گفتند) بگو: نه. (یعنی از متهم درخواست می‌رند که جرمش را انکار کند تا حد بر وی جاری نشود). و این برخورد را به ابوبکر و عمر نسبت می‌داد».^{۳۵}

ابن ابی شیبۀ در کتاب خود بابی آورده درباره‌ی مردی که او را می‌آورند و از او می‌پرسند آیا دزدی کرده‌ای؟ بعدش به وی می‌گویند: بگو: خیر.

۳۲ - سنن أبی داود ۱۳۴/۴. حرف و حدیث‌هایی در صحت حدیث هست، ولی شواهدی دارد که تقویتش می‌کند.

۳۳ - امام آلبانی در ارواء ۸۷/۸ این روایت را صحیح می‌دانند.

۳۴ - ارواء الغلیل با سند جید ۷۹/۸. یعنی قاضی حرف به دهان متهم می‌گذارد که جرم و اعترافش را انکار کند. مترجم

۳۵ - آلبانی در ارواء می‌گوید: اسناد این حدیث تا عطاء صحیح است. ۷۹/۸. این حدیث و احادیث شبیه به این که در مورد سایر جرم‌ها نیز آمده است برای شخصی است که خود با اختیار خود پیش قاضی آمده و به ارتکاب جرمی اعتراف می‌کند. چیزی که از پیامبر و خلفا نقل شده این است که دو تا سه بار از وی رویگردان می‌شوند یا حرف به دهانش می‌گذارند که انکار کند یا تغییرش دهد تا حد شرعی را بر وی جاری نکنند و بین خود و خدا توبه کند. اما اگر بعد از چند بار درخواست دوباره و سه باره قاضی از وی شخص همچنان بر انجام کار خود مصر بود دیگر باید حکم بر وی جاری شود و کسی نمی‌تواند مانع اجرای حکم شود مگر مانع شرعی معتبر وارد شود مثل اینکه شخص را اکراه کرده باشند یا اینکه دیوانه باشد یا مست باشد و مواردی شبیه به این. مترجم

از ابی مسعود نقل شده است: مردی را آوردند که سرقت کرده بود. به او گفتند: آیا دزدی کرده‌ای؟ قاضی به وی گفت: بگو پیدایش کردم. گفت: پیدایش کردم. لذا رهایش کردند.^{۳۶}

از ابو متوکل نقل است که در زمان امارت ابوهریره دزدی را گرفته بودند و نزد ایشان آوردند. به او گفت: دزدی کردی؟ دزدی کردی؟ بگو: نه. دو یا سه بار بگو نه.^{۳۷}

از غالب ابن ابی هذیل نقل است: از ابوسالم سبیع شنیدم که می‌گفت: حسن ابن علی را دیدم که مردی را که به سرقت اقرار کرده بود پیشش آوردند. به او گفت: شاید اختلاس کرده باشی؟. تا که شاید آن مرد بگوید: نه دزدی نکردم و اختلاس کردم.^{۳۸}

و از عکرمه ابن خالد نقل است که: پیش عمر دزدی را آورده بودند که به جرم خود اعتراف کرده بود. به وی گفت: «من دست این مرد را دست یک دزد نمی‌بینم». آن مرد گفت: به خدا سوگند من دزد نیستم. عمر نیز او را رها کرد و دستش را قطع ننمود.^{۳۹}

(۳۳) در مورد حد زنا و سنگسار انسان و کشتن وی چطور؟

✓ کسی که کشتن یک نفر که مرتکب زنا یا محصنه (یعنی متأهل است نه مجرد) شده است را نمی‌پذیرد، در مقابل مجبور است کشتن سالانه یک میلیون انسان را مجاز بداند.

^{۳۶} - مصنف ابن ابی شیبه حدیث ۲۸۵۷۵.

^{۳۷} - همان. حدیث ۲۸۵۷۶.

^{۳۸} - همان. ۲۸۵۷۸ اختلاس مذکور در این روایات با اختلاس‌های زمان ما فرق می‌کند. اختلاس‌های زمان ما دزدی محض است آن هم در سطح کلان. اما این اختلاس به معنای چاپیدن پول یا مال شخصی در جلوی چشم خود یا دیگران و بعد پا به فرار گذاشتن است. مترجم

^{۳۹} - همان ۲۸۵۷۹.

سالانه فقط در آمریکا یک میلیون نوزاد که طرفین میلی برای نگهدارنش نداشته‌اند (ولد الزنا) سقط می‌شوند!^{۴۰} و این از بلاهای مترتب بر زنا و از تبعات آن است! اما این جنین‌ها چون هیچ سازمان حقوقی یا تبلیغات رسانه‌ای ندارند در سکوتی مطلق بر سقط آنها توافق می‌شود.

۳۴) فرض کنیم یک شخص متأهل مرتکب زنا شده و سپس توبه کرده است. آیا باز هم جانش را میگیرند و سنگسارش می‌کنند؟

✓ اصل، حمایت جامعه است نه کشتن افراد.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «از این پلیدی‌هایی که خداوند متعال از آنان نهی کرده بپرهیزید، پس هر کس به آنها مبتلا شد بسوی خداوند توبه کند و به خاطر اینکه الله متعال گنااهش را پوشانده، وی نیز گنااهش را بپوشاند».

پیامبر اکرم ﷺ ماعز را که سه بار به زنا اعتراف کرده بود، هر بار او را از خود میراند که شاید پشیمان شود و برگردد.

پیامبر ﷺ در حدیثی که در صحیح مسلم آمده به زنی از قبیله‌ی غامدی که نزد وی آمده و به زنا اقرار می‌کرد فرمود: «برگرد و استغفار کن و بسوی خداوند توبه نما».

کسی که به سوی خدا توبه کند جامعه با او مشکلی ندارد، زیرا که جامعه از شر وی در امان شده است. مانند این اشخاص اگر پیش قاضی بروند و طلب اقامه‌ی حد بر خود کنند، قاضی از او روی می‌گرداند و بیرونش می‌کند.

^{۴۰} https://www.cdc.gov/reproductivehealth/data_stats/abortion.htm

https://en.wikipedia.org/wiki/Abortion_statistics_in_the_United_States

عمر ابن خطاب رضی الله عنه فرمودند: «اعتراف کننده گان به گناه را بیرون کنید».

در سنن ابی داوود آمده که پیامبر ﷺ بعد از آن که زن غامدی را از خود دور کرد. آن زن دوباره روز بعد بازگشت. پیامبر به او گفت برگرد. آن زن به خانه بازگشت و فردای آن روز دوباره بر پیامبر وارد شد و گفت: شاید می‌خواهی مرا نیز مانند ماعز بن مالک عودت دهی! به خدا سوگند من آبستن هستم. پیامبر فرمود: برگرد. وی نیز بازگشت، فردا دوباره بازگشت، پیامبر به وی گفت: بازگرد تا زمانی که وضع حمل کنی. آن گاه نزد من برگرد. هنگامی که زایمان کرد با فرزندش نزد رسول الله ﷺ بازگشت و گفت: این فرزندی است که به دنیا آوردم. پیامبر به او گفت: «برگرد و او را شیر بده تا موقعی که او را از شیر بگیری»^{۴۱}

به سخن پیامبر ﷺ در جواب زن غامدی که گفت: آبستن است. توجه کن. زن گفت: شاید مرا نیز مانند ماعز بن مالک برگردانی. اگر زن غامدی نزد پیامبر ﷺ بر نمی‌گشت، پیامبر به دنبالش نمی‌فرستادند.

عبدالله بن بریده از پدرش نقل می‌کند: ما صحابه پیامبر ﷺ با هم می‌گفتیم: اگر زن غامدی و ماعز ابن مالک پس از اقرارشان به گناه نزد پیامبر بر می‌گشتند یا اگر بر نمی‌گشتند، پیامبر ﷺ دنبالشان نمی‌فرستاد^{۴۲}.

^{۴۱} - سنن ابی داوود ۴۴۴۲. حدیث صالح. دقت کنید در متن حدیث که پیامبر ﷺ چند بار این زن را که صراحتاً به جرمش چند بار اعتراف می‌کند، از خود طرد می‌کند که شاید پشیمان شود. حتی بعد از اعتراف به آبستن بودنش باز هم پیامبر ﷺ به وی می‌گوید برود بعد از وضع حمل بازگردد. بعد از وضع حمل می‌گوید برود بعد از اتمام دوران شیردهی بازگردد. این یعنی رسول الله ﷺ می‌خواهد برود و برنگردد و گرنه اگر بعد از اعتراف به آبستن بودنش وقتی در دوران حاملگی می‌بود کسی یقه‌اش را نمی‌گرفت و خودش بازگشت. مترجم

^{۴۲} - ضعفه الألبانی فی سلسله الأحادیث، ۳۹۳-۶ و یشهد له الحدیث فی مسند أحمد. ۲۳

اسلام شیفته اجرای حدود نیست و برای اجرائش تلاش نمی‌کند، بلکه به دنبال راه برون رفتی مجاز می‌گردد تا حد اجرا نشود. زیرا که هدف اصلاح جامعه است نه نقصان کردنش.

(۳۵) چرا همزیستی با ملحدین را رد می‌کنید؟

✓ جواب این پرسش را کشورهایی که با ملحدان نشست و برخاست داشته‌اند، داده‌اند. و امروزه این کشورها تجربه‌ی بسیاری در این زمینه دارند و باید بنگریم که در این مسئله به کجا رسیده‌اند. مجله علمی بسیار مشهور «Scientific American» تحقیقی را در زمینه میزان تنفر شهروندان آمریکایی از ملحدین منتشر نموده است. عنوان تحقیق موضوع آن را فاش می‌کرد. مجله‌ی مذکور تحقیق خود را این گونه عنوان نهاد:

"ما به ملحدین اعتماد نداریم In Atheists We Distrust"

مجله این موضوع را آشکار کرد که اکثر مردم آمریکا وجود ملحدان را تاب نمی‌آورند و حتی نمی‌پذیرند که این جماعت ملحد، معلم فرزندان‌شان باشند^{۴۳}.

این مجله بررسی می‌کند که چگونه انتقاد وانزجار شهروندان آمریکایی از ملحدان خواه طی بیانیه‌های رسمی و خواه بصورت خواسته‌ای پنهان در قلب مردم آمریکا، موضع غالب می‌کند.

روزنامه واشنگتن پست Washington Post در گزارشی جداگانه در سال ۲۰۱۱ با هدف پی بردن به منفورترین گروه در آمریکا، مشخص

^{۴۳} - <http://www.scientificamerican.com/article/in-atheists-we-distrust/>

می‌کند که جامعه‌ی ملحدین به طور خاص در بین عموم مردم آمریکا حائز رتبه اول از حیث منفور بودن می‌باشد.^{۴۴}

مدتی قبل از این گزارش، دانشگاه مینه سوتای آمریکا University Of Minnesota تحقیقی جداگانه در طول دو سال درباره‌ی مسلمان تندرو، همجنسگرایان و ملحدان انجام داد که کدام یک بیشتر موجب نگرانی شهروند آمریکایی می‌شود؟ و مشخص گردید که مسلمان تندرو و انسان همجنسگرا به آمریکایی‌ها نزدیکتر از ملحدان می‌باشند.^{۴۵}

این گزارشات تحقیقاتی ممکن است برای بسیاری شگفت‌انگیز باشد و شگفت‌انگیزتر اینکه این گزارشات به شکل قوانینی که به صورت رسمی بر تحقیر ملحدان در کشورهای غربی تأکید می‌کند، با واقعیت پیوند خورده است.

یکی از اصول قانون اساسی ایالات متحده آمریکا این است که انسان ملحد هیچ منصبی مطلقاً نداشته باشد، زیرا کسی که منکر وجود خداست عهد و پیمانش ارزشی ندارد و ضمانتی برای امانتداری‌اش نیست. همانگونه که جان لاک John Lock مؤسس دولت مدنی در کتاب خود درباره‌ی تسامح (مدارا کردن) می‌گوید: «با کسانی که وجود خدا را انکار می‌کنند مطلقاً نمی‌توان کنار آمد، زیرا که عهد و پیمان و سوگند که پیوند دهنده‌ی جامعه بشری می‌باشند، در نزد انسان ملحد هیچ ارزشی

^{۴۴} - http://www.washingtonpost.com/opinions/why-do-americans-still-dislikeatheists/۱۴/۱۲/۲۱۱۱/AFqgnwGF_story_۱.html

^{۴۵} - <http://newsjunkiepost.com/most-hated-and-distrusted-minority/research-finds-that-atheists-are-۱۹/۱۹/۲۱۱۹>

ندارد. انکار وجود خدا، حتی اگر فقط در اندیشه فرد باشد همه چیز را از هم می پاشد».^{۴۶}

اگر نظر مؤسس دولت مدنی در غرب این است، پس نظر عموم مردم باید چگونه باشند؟

یک نگاه ساده به قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، هر انسان ملحد عربی که فخر فروشانه و طلبکارانه به دنبال استیفاء حقوق خود در کشورهای عربی ماست را شوکه می کند. مشاهده‌ی ماده‌های قانون اساسی در کشورهای غربی، میزان درک آنان از خطر ملحدان و تلاششان برای دور کردن این جماعت از زندگی عمومی مردم را منعکس می کند.

در قانون اساسی ایالت آرکانزاس *Arkansas State Constitution* فصل نوزدهم، ماده اول چنین آمده است: «هیچ انسان ملحدی حق داشتن منصبی اداری را در ایالت ندارد، و برای شهادت دادن در دادگاه نیز اهلیت ندارد».

سپس با ورق زدن قانون اساسی ایالت کارولینای شمالی *North Carolinas State Constitution* برایت مشخص می شود که چگونه در ماده اول از فصل ششم این قانون بر عدم صلاحیت شخص ملحد تأکید می کند!

سپس با نگاه کردن به قانون اساسی ایالت پنسیلوانیا *Pennsylvania s State Constitution* ماده چهارم از فصل اول می بینید که چگونه شخص ملحد قابل اعتماد نیست و حق ایجاد هیچ مؤسسه تجاری را ندارد.

^{۴۶} - جان لاک / رساله ای در مدارا ص ۵۷

قانون‌های اساسی غربی پر از ماده‌های قانونی محکمی است که حضور شخص ملحد را بین مردم رد می‌کند. با نگاهی به قانون اساسی ایالت کارولینا جنوبی South Carolina فصل ششم ماده دوم، و قانون اساسی ایالت تنسی Tennessee فصل نوزدهم بند دوم و قانون اساسی ایالت تگزاس Texas فصل اول بند چهارم در می‌یابیم که در همه‌ی آنها ایمان به خداوند یک شرط بدیهی برای جلب اعتماد و بر عهده گرفتن منصبی اداری می‌باشد.

آمریکا قدرتمندترین کشور دنیا از نظر علمی، همچنان ملحدان را به عنوان جماعتی غیر قابل قبول در جامعه‌ی آمریکایی معرفی می‌کند و این امر به طور رسمی در کلام جورج بوش پدر در پاسخ خبرنگار آمریکایی کاملاً واضح است که در سال ۱۹۸۷ از او پرسید «آیا می‌توان یک شخص ملحد آمریکایی را از حیث ملیت و شهروندی با دیگر آمریکایی‌ها مساوی دانست؟»

پاسخ بوش به این سؤال در آن زمان مشهور شد زمانی که گفت: «نمی‌دانم اگر حتی بتوان ملحدان را شهروند آمریکا یا حتی وطن دوست به حساب آورد. آمریکا یک ملت متحد و تحت پرچم خداست».

بنابراین تجربه‌ی کشورهای غربی نسبت به ملحدان و سرشت آنها، بیش از ماست، و می‌دانند حضور آنان در جامعه مشکلی واقعی است. زیرا که نه برای عهد و پیمان و نه برای سوگند ارزشی قائل نیستند در حالی که اینها از اصول هر جامعه و هر دستگاه قضایی و هر قانون اساسی می‌باشد.

کشورهای غربی به دلیل مشکل آفرینی ملحدان با حضور آنان مخالف‌اند. ملاک دوستی و دشمنی در نزد کشورهای غربی، مصلحت و منفعت گرایی می‌باشد، اما در نزد ما دین، ملاک دوستی و دشمنی است.

ما نیز با توجه به دستورات دینمان که ما را به والا شمردن کلمه‌ی الهی و اصلاح جوانان و وانگذاشتن آنها در میان امواج شک و شبهات، تشویق می‌کند، حضور شخص ملحد را نمی‌پذیریم .

(۳۶) دلایل ملحدین در مقابل ادله‌ی دینی چیست؟

✓ جریان الحادی هیچ چیزی در برابر ادله‌ی بسیاری که شخص مؤمن ارائه می‌دهد، برای عرضه ندارد. الحاد هیچ چیزی ندارد و هیچ دلیل و حجتی ارائه نمی‌دهد و به هیچ اصلی استناد نمی‌کند. هدف شخص ملحد فقط این است که ادله‌ی مؤمن را قیاس با باطل کرده و حقایق را دگرگون نشان دهد و مغلطه و سفسطه کند. نه بیشتر. با وجود این ورشکستگی تام، برخی مردم به الحاد اعتقاد دارند و مدعیش هستند و می‌گویند: من ملحد هستم. این از عجائب و غرائب زمان ما می‌باشد که تمامی ندارد!

(۳۷) چه سؤال‌هایی هستند که انسان ملحد هرگز پاسخ نخواهد داد؟

✓ (الف) چگونه عالم هستی از لا مکان و لا زمان به وجود آمده است؟ چگونه انسان ملحد ادعا می‌کند اعتقادش صحیح است در حالی که لحظه‌ی آغاز وجود، خود دلیلی بر آفرینش و نوآوری و ایجاد کردن است؟

(ب) چگونه نیستی به زندگی تبدیل شد؟ چگونه ماده‌ی مرده به سلول‌های زنده منتقل شد؟

با اینکه امروزه ما در بالاترین حد از لحاظ علمی بوده و دانشگاه‌های بزرگی داریم اما نمی‌توانیم ساده‌ترین شکل حیات را ایجاد کنیم، پس چگونه پیدایش حیات را به ماده‌ای بی‌جان نسبت می‌دهیم؟

آیا ما به طریق اولی نمی‌توانیم امروز نوعی از حیات را تولید کنیم که میلیون‌ها بار برتر از حیاتی باشد که ماده‌ای بی جان و بی‌خرد آن را پدید آورده است؟

ج) چگونه شخص ملحد می‌تواند با توجه به الحادش از مسئله روا یا ناروا بودن کشتار تمام اهل زمین دفاع کند؟ چه مدرک عقلی، مادی و یا علمی می‌تواند ارائه دهد که بر اشتباه بودن کشتار مردم دنیا تاکید کند؟ عالم ماده نه اشتباه را می‌شناسد و نه کار درست را. پس از منظر الحادی کشتار و یا زنده گذاشتن تمام مردم دنیا یکسان است.

د) انسان ملحد بشریت را حیواناتی می‌داند که در زنجیره‌ی تکاملی از موجودات پست‌تر به وجود آمده است.

اگر موجودی برتر از انسان پدید آید چگونه؟ آیا این حق را دارد که انسان را وارد قفس حیوانات نموده و در آزمایش‌های دارویی از وی استفاده کند؟ پاسخ صریح مادی‌گرایی و داروینیسیم: بله است.

این پاسخ، هرگونه امید به حمایت انسان یا فراهم کردن معنی و مفهوم یا غایت برای وجودش را توسط جریان الحاد، نابود می‌کند. در اینجا الحاد از تفسیر حقیقت وجودی انسان ناتوان است!

ه) اگر نظریه‌ی تکامل ثابت کرد که یک نژاد بشری از نژاد دیگر برتر است، آیا نژاد برتر این حق را دارد که نژاد پست‌تر را به ماده‌ای مورد استفاده تبدیل کند همانگونه که ما با حشرات و حیوانات که از حیث تکامل پست‌تر از ما هستند رفتار می‌کنیم؟

پاسخ داروینیسیم ماده‌گرا: آری است.

این امر در عقل‌های سالم و نفوس سرشته شده بر این قضیه که تفاوت بین انسان‌ها به تقواست نه به رنگ پوست و نه به قدرت عضلات، نابودی الحاد را در ضمن خود بردارد.

و) انسان ملحد معتقد است که اخلاق امری نسبی می‌باشد - یعنی بیش از یک حالت محتمل است، مثلاً گاهی امانت برتر از خیانت بوده و گاهی خیانت از امانت بهتر است - اما وقتی شبهاش را مطرح می‌کند قبل از هر چیزی آنها را مطلق می‌داند که جز یک حالت، حالت دیگری را نمی‌پذیرد مثلاً: امانتداری مطلقاً بهتر از خیانت است، زیرا اگر اخلاقیات نسبی بودند دیگر شبهه معنایی نداشت، چرا که آن وقت هرگز نمی‌توانست مخالفتی را با معیار اخلاقی اثبات کند.

و این یک تناقض آشکار است، پس آیا اخلاق نسبی است یا امری مطلق؟ اگر مطلق باشد، الحادش به انتها می‌رسد، زیرا که این یعنی اخلاق دارای یک غایت وجودی بزرگ می‌باشد. آن هم: خواست خداوند متعال و تکلیف الهی. و اگر نسبی باشد این بدان معناست که انسان ملحد دیگر نه می‌تواند ایجاد شبهه کند و نه وجود شبهه را اصلاً درک کند!

ز) ثابت‌های فیزیکی شگفت‌انگیز که هستی با آن آغاز شد چگونه پدیدار شدند؟

این ثابت‌ها همان تفاوت میان اندازه‌های انرژی در ماده‌ای است که جهان هستی از آن پدید آمده و این تفاوت در انرژی، بی‌نهایت ظریف و دقیق است و اگر مختل می‌شد عالم هستی پدید نمی‌آمد.

برای مثال: ثابت کیهانی Cosmological constant که اگر به اندازه‌ی یک بخش از صد هزار میلیون میلیون، کمتر بود، جهان ما قبل از اینکه به وضعیت کنونی برسد در خود فرو می‌ریخت.

این یک ثابت فیزیکی است که بر وجود دقت و ضبط و خلقتی بزرگ تأکید می‌کند. این دست ثابت‌های فیزیکی بسیارند و همه دقیق و شگفت‌آور.

(ح) چگونه سیستم کدگذاری درون سلول‌های موجودان زنده (ژنوم) پدید آمده است؟

مشخص است که عملیات کدگذاری باید یک کدگذار داشته باشد و قرار دادن اطلاعات درون ژن برای رمزی معین و انجام عملی مشخص (مثلاً شکل‌گیری چشم) است. این کاری است که جز از یک سازنده توانا و حکیم بر نمی‌آید، زیرا که اطلاعات فقط یک اطلاعات است نه بیشتر.

(ط) چگونه با توجه به الحاد، وجود اخلاق و مفاهیم و ارزش‌ها را توجیه می‌کنی؟ جریان الحاد عالم هستی را فقط ذراتی متلاطم می‌داند که معنا و هدفی ندارند. این بزرگترین عامل برای مسموم کردن اخلاق و نابود نمودن معنای آن است. چرا اگر اخلاق وجود داشته باشد، الحاد توجیه نخواهد داشت.

(ی) خلاصه استدلال بر علیه جریان الحاد:

از آنجایی که نور وجود دارد، پس با ادراک مستقیم عقلی در می‌یابیم که منبعی برای نور هست. از آنجایی که سایه هست، پس جسم هم هست. از آنجایی که موجوداتی با خلقت حکیمانه از کوارک‌ها گرفته تا کهکشان‌ها وجود دارند، پس یک پدید آورنده نیز باید باشد. این استدلال قرآنی است که آسان‌ترین و میانبرترین استدلال‌ها می‌باشد.

برای همین خداوند عز و جل فرموده است:

(آیا کسانی را که در نشانه‌های پروردگار مجادله می‌کنند نمی‌بینی که کارشان به کجا کشید؟* کسانی که کتاب خدا و آنچه که رسولان خود را بر ابلاغ آن فرستادیم تکذیب کردند. پس بزودی خواهند دانست) {الغافر: ۶۹ - ۷۰}

شما چه کار می‌کنید؟ به کدام دلیل متقابل پناه می‌برید؟ انسان ملحد جز بی‌خردی و نیستی و پوچی و ایمان به امور محال چیزی در مقابل خود نمی‌بیند.

۳۸) چرا مسلمانان با وجود دین یکتاپرستی عقب افتاده‌اند و جهان غرب کافر بسیار پیشرفته است؟

✓ این، سؤال (یا درخواست) تمدن است!

چه بسیار پیامبرانی که در برابر این سؤال رنج بردند. چه بسیار پیروان پیامبرانی که نزاع کردند و چه بسیار پیامبرانی که به خاطر این نزاع‌ها و اختلافات، اندوهگین شده‌اند. سؤال تمدن همان ریشه کفر امتها در گذر قرن‌ها است. خداوند متعال می‌فرماید:

(و آن هنگام که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود کافران به مؤمنان گفتند کدام یک از دو گروه (مؤمنان و کافران) جایگاه برتری دارند و دارای طایفه‌ای برتر است) {مریم: ۷۳}

هنگامی که آیاتی که در آنها ادله و برهان‌هایی علیه کافران وجود دارد، خوانده می‌شود، آنان با این دلیل که امت‌هایی با وضع مادی برتر از مؤمنان وجود دارد از پذیرش آیات سر باز می‌زدند.

ابراهیم السکران می‌گوید: «این یک قانون تاریخی و سنتی جهانی و پرتکرار می‌باشد و هر کس در آرشیو قدیمی آن بنگرد، از این امر بسیار

متعجب می‌گردد، عموم مبلغان الهی از زمان ظهور پیامبران و تا لحظه‌ی عمل اسلامی امروز دائماً با نیروهای مادی مواجه می‌شوند که بر آنان برتری دارند و مردم را از پیروی وحی الهی، بازداشته و دچار فتنه می‌کنند.

به تجربه‌های پیامبران و آنچه از تجارب دعوت مردم با خود داشتند، بنگر، درخواستی یافت که تمام اینها همچون نمادی ناطق از درگیری بین دعوت کننده به وحی الهی و فتنه‌ی نیروهای مادی می‌کند و خواهی دانست که شیفتگی مردم بر اثر نیروهای مادی عقول آنان را مفتون و مسحور ساخته و چشمانشان را کور گردانیده و آنان را از گردن نهادن و اطاعت در برابر وحی الهی منصرف گردانده، و عاملان به دین را خواهی دید که بسیار از شیفتگی مردم به مظاهر مادی رنج می‌برند.

پیامبر اول نوح علیه السلام، قومش با بیانی مادی گرایانه چنین به وی گفتند:

(سران کافران قوم نوح به وی گفتند تو را فقط بشری مانند خود می‌بینیم و پیروان تو را جز انسان‌هایی پست و بی‌مقدار نمی‌بینیم و هیچ برتری در نزد شما بر ما نیست، بلکه شما را جماعتی دروغگو می‌دانیم) {هود: ۲۷}

قرآن کریم درباره‌ی قدرت مادی کافران سخن می‌گوید و کاخها و ساختمان‌های غول پیکر و قدرت نظامی‌شان را در سوره الشعراء وصف می‌کند و می‌فرماید :

(و بگو از شما پاداشی برای دعوت الهی نمی‌خواهم پاداش من فقط بر عهده پروردگار عالمیان است * آیا در هر سرزمینی عمارتی مرتفع بنا می‌کنید تا به بازی دنیا مشغول شوید * و عمارت‌های محکم بنا

می‌کنید بامید آنکه عمر جاودان کنید * و چون اقدام به ظلم و بیداد کنید این کار را با کمال قساوت انجام می‌دهید) {الشعراء: ۱۲۷ - ۱۳۰}

و به محض ظهور پیامبر خدا موسی در میان تمدن فوعونی با آن وزن تاریخی کامل و امکانات امپراطوریش، دوباره سریال طغیان قدرت مدنی و فریفتگی در برابر وحی الهی، تکرار می‌شود.

و عمق درک موسی علیه السلام و پی بردن وی به اینکه چگونه تمدن فرعون و نیروی مدنی آن مردم را مفتون نموده و اینکه چگونه این تمدن، مردم را از تسلیم در برابر وحی الهی باز می‌دارد، شگفت‌انگیز است. موسی کلیم الله این قانون تاریخی را بزرگترین چالشی می‌داند که دعوت‌های الهی با آن مواجه شده‌اند همانگونه که در این فرموده الله متعال بازگو شده است :

(و موسی عرض نمود پروردگارا تو به فرعون و فرعونیان در حیات دنیا ملک و اموال و زیورهای بسیار بخشیدی که بدین وسیله بندگان را گمراه کنند) {یونس: ۸۸}

در مورد پیامبر ما حضرت محمد ﷺ نیز همین گونه بود، منکران نبوت و وحی الهی، ضعف مادی پیامبر را دستاویزی برای رویگردانی از او قرار داده و اینکه او، از مظاهر قدرت و آسایش آنگونه که برخی مردم سرشناس در منطقه‌ی حجاز بهره‌مند بودند، بهره‌مند نبود و معتقد بودند که فقط در برابر پیامبری سر تسلیم فرو می‌آورند که از طبقه‌ی اشرافی ساکن در دو پایتخت حجاز باشد، یعنی مکه و طائف. همانگونه که خداوند متعال در سوره زخرف در این باره می‌فرماید :

(و کافران گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ و ثروتمند از دو شهر (مکه و طائف) نازل نشد) {الزخرف: ۳۱} .

پایان کلام شیخ سکران. بشریت در طی قرون گذشته و در گذر تاریخ انبیاء، به هیچ بلایی بیشتر از شیفتگی به قدرت مادی رقیب، مبتلا نشده است. اینان نمی دانند که ربطی بین پیشرفت غرب و صحت مبدأ دین وجود ندارد. برای مثال پیشرفت علمی به این ربط دارد که پول بیشتری پردازی و سرمایه گذاری کنی.

و قرار نیست چون مسلمانی پس نیازمند چیزی بیشتر از این هستی. همچنین فقط به خاطر کافر بودن برخی، نابودی آنان را طلب نکن: (پروردگارت هیچ قوم و دیاری را در حالیکه اهل آن نیکوکار باشند به ظلم هلاک نمی کند) {هود: ۱۱۷} مسئله اینجاست.

کسی که انتظار دارد ما با جود تنبلی مان و فقط به این دلیل که مسلمانی به پیروزی برسیم و در مقابل، غرب با وجود پشتکار و جدیت و فقط به این دلیل که کافر هستند شکست بخورد، چنین کسی دورترین مردم از درک سنت های الهی در عالم هستی و آیات کتاب او می باشد. نصوص صریح قرآن کریم بر این حقیقت دلالت می کند که نابودی ظالمان عادلانه صورت می گیرد نه از روی ظلم و جور:

(آنگاه که صیحه (عذاب الهی) آنان را به حق در بر گرفت) {المومنون: ۴۱}. یعنی با عدل نه از روی ظلم. (یعنی نابودی کافران، سزاوارشان است به خاطر ظلم و جوری که انجام داده اند). همچنین می فرماید:

(ما هیچ اهل قریه‌ای را نابود نکردیم مگر اینکه هشدار دهندگانی برای آنان فرستادیم * تا آنان را متذکر کنند، و ما هیچ گاه ظلم نکردیم) {الشعراء: ۲۰۸ - ۲۰۹}

خداوند متعال به دلیل کمال عدل خود در مواخذه و مجازات، ذات مقدس خود را از ظلم منزّه می‌داند. پس هیچکس به عذاب او گرفتار نمی‌شود، مگر کسی که طغیان کند و سرپیچی نماید و ظلم روا دارد. برای همین قرطبی در تفسیر خود بر این باور است که شرک به تنهایی سببی برای نابودی کردن امتهای نیست، مگر زمانی که با فساد در زمین یا ظلم به بندگان همراه باشد. به دلیل این فرموده خداوند متعال: (و خداوند اهل هیچ دیاری را به ظلم هلاک نمی‌کند در حالی که اهل آن دیار نیکوکار باشند) {هود: ۱۱۷}

این سنت الهی در عالم هستی است و هرگز تغییر نخواهد کرد! پس پیشرفت یا پس رفت مادی هیچ ارتباطی به این ندارد که شخص حامل حق است یا باطل.

۳۹) از کجا دانستی که محمد ﷺ فرستاده الهی است؟

✓ دلایل اعجاز، تواتر معنوی را می‌رساند.

ارسطو به سبب تمام اعمال و آثارش یک فیلسوف است نه به سبب یک جمله که به زبان آورده یا یک تحلیل فلسفی که بیان کرده است. و بقراط یک پزشک است به دلیل مجموعه‌ی فعالیت‌های طبی‌اش و نه فقط به دلیل یک عمل جراحی که انجام داده است. و بدین ترتیب دلایل اعجاز منقول از پیامبر ﷺ نیز تواتر معنوی را می‌رساند که او پیامبر است.

پیامبر اکرم ﷺ در شبی از شبها خبر از وزیدن بادی شدید دادند و مردم را از ایستادن نهی کردند. مردی به هنگام وزیدن باد ایستاد و باد او را با خود برد و به جایی دور انداخت.^{۴۷}

و در روزی که نجاشی - پادشاه حبشه - از دنیا رفت خبر از مرگ او داد و بر وی نماز جنازه خواند.^{۴۸}

همچنین از شهادت عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر خبر دادند و گفتند که آنها هرگز در بستر خود یا به شکلی که دیگر مردم می‌میرند، نخواهند مرد.

روزی رسول خدا ﷺ به اتفاق علی و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر به غار حراء رفتند، صخره تکانی خورد، رسول خدا ﷺ فرمود: «آرام باش، که جز پیامبری و صدیقی و شهیدی بر تو نیستاده است».^{۴۹}

۱۵۰ حدیث وجود دارد که در آنها پیامبر ﷺ پروردگار را خوانده و خداوند درجا او را اجابت نموده و مردم نیز شاهد بوده‌اند.^{۵۰}

صدق پی در پی به همراه کثرت تنوع دلائل و کثرت اخبار از امور غیبی، به اضافه موافقت عقیده‌اش با عقیده سایر انبیاء همراه با ثبت و ضبط خطاهای تحریف کنندگان در ادیان پیشین، تمام اینها حاکی از تواتر معنوی و صحت رسالت پیامبر ﷺ می‌باشد.

در سیره‌اش که می‌نگری او را راستگو می‌یابی، حال آنکه با اقرار لجوج‌ترین دشمنانش او به صدق و راستگویی شهره بود و اهل دروغ و

^{۴۷} - صحیح مسلم ۳۳۱۹.

^{۴۸} - صحیح بخاری ۱۳۳۳.

^{۴۹} - صحیح مسلم ۲۴۱۷.

^{۵۰} - تمامی این احادیث را سعید بن عبدالقادر باشنفر در کتاب دلائل النبوة که از آثار نشر دار ابن حزم است، گردآوری کرده است.

فسق و فجور نبود، سپس او را می‌بینی که با کتاب آسمانی‌اش تمام اهل دنیا را به تحدی و مبارزه می‌طلبد اما جز شمشیر، چیزی برای ساکت کردن او ندارند، پس باید او یک پیامبر باشد.

معجزات مادی و غیبی پیامبر ﷺ بیشتر از هزار عدد می‌باشد و دیری از آنها نگذشته و راستگوترین و نیکوکارترین مردم، آنها را نقل کرده‌اند. این راویان که معجزات پیامبر ﷺ را برای ما نقل کرده‌اند دروغ گفتن و لو در امور کوچک هم بوده باشد را روا نمی‌داشتند، پس چگونه بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندند حال آن که خود می‌دانند که هر کس بر پیامبر دروغ بندد باید جایگاهش را در آتش آماده کند، همانگونه که به آنان هشدار داده است.

پس معجزات پیامبر ﷺ به وسیله‌ی تواتر لفظی و معنوی ثابت هستند. برخی از معجزاتش را هزاران تن از صحابه دیده‌اند و برخی دیگر را ده‌ها تن روایت کرده‌اند، پس چگونه ممکن است همه اینها دروغ بگویند؟

راویان خبر، اخبار خود را در جمعی کثیر که او را دیده‌اند و هیچ یک وی را تکذیب نکرده‌اند، ذکر کرده‌اند. علل و اسباب صدق موضوع، عام و مکمل و پشتیبان هم هستند و علل کذب اندک و خاص و ناهمگون هستند. لذا آحاد آن حجت بوده و متواتر مجموعش، برهان.^{۵۱}

برای مثال: حدیث ناله تنه درخت خرما که حدیثی مشهور و متواتر می‌باشد. از این قرار که پیامبر ﷺ با تکیه بر تنه‌ی درختی خطبه می‌گفت، پس چون منبری برای ایشان ساخته شد و روی آن قرار گرفتند و خطبه

^{۵۱} - پدیده نقد دین در فلسفه جدید پایان نامه دکتر سلطان العمیری.

گفتند، تنه درخت همچون کودکی ناله سر داد، و همچنان ناله و زاری کرد تا اینکه پیامبر ﷺ او را در آغوش گرفت و ساکت شد. این حدیث را صحابه‌ای چون انس ابن مالک، جابر ابن عبدالله، عبدالله ابن عمر، عبدالله ابن عباس، ابی ابن کعب، ابی سعید، سهل ابن سعد، عایشه بنت ابی بکر و ام سلمه روایت کرده‌اند. آیا این تعداد از صحابه همگی در روایت خبری این چنینی دروغ می‌گویند؟

۴۰) ادله‌ی ملموس بر صحت رسالت پیامبر ﷺ کدامند؟ ادله‌ای که از نظر علمی از صحت آن مطمئن شوم.

الف) رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ سالی کم باران تر از سالی دیگر نیست»^{۵۲}

به این معنا که نسبت بارندگی در هر سال ثابت است، و این یک حقیقت علمی است که دانشمندان را شگفت زده نموده. گویی که تقدیر و قیومیتی الهی نسبت بارندگی سالانه را ثابت قرار داده و برای ما مسلمانان شگفت انگیز اینکه پیامبر اسلام ۱۴۰۰ سال قبل، از این حقیقت خبر داده است.

ب) در حدیثی دیگر آمده: «اهل مکه از پیامبر ﷺ خواستند که معجزه‌ای به آنان نشان دهد، پس پیامبر قمر را در حالی که دو شقه شده بود به آنان نشان داد تا جایی که کوه حراء را در میان شقه‌های ماه دیدند».

ماه در زمان رسول خدا ﷺ شکافت و دو نیمه شد. پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمودند: شاهد باش ای ابوبکر. و مشرکان گفتند: ماه را جادو کرد تا شکافته شد.

این یک حدیث متواتر است. و پیامبر ﷺ سوره قمر را در جمع‌های بزرگ مانند نمازهای جمعه و عیدها می‌واند تا مردم معجزات این سوره را بشنوند و با این سوره بر صدق نبوت خود استدلال می‌نمود.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: «مسلمانان بر وقوع این معجزه در زمان رسول خدا اجماع دارند و در این رابطه احادیث متواتر از طرق متعددی نقل شده که قطعیت وقوع را نزد آنان که به این احادیث احاطه دارند می‌رساند».^{۵۳}

شگفت‌انگیز آنکه این حقیقت در هند نیز در زمان وقوع معجزه رصد شده است و هندی‌ها آن را به همان شکل مذکور در کتاب‌هایشان ثبت کرده‌اند.^{۵۴}

در نسخه خطی چنین آمده است که هندی‌ها انشقاق ماه را دیده‌اند از آن جمله حاکم شاکرواتی فارماس Chakarwati Farmas می‌باشد. این معجزه سبب شد که در دوره‌ای بعد، اهل مالابار (در هند) هنگامی مسافران مسلمان آنان را از واقعه با خبر نمودند، اسلام بیاورند.^{۵۵}

ج) از ابن عباس رضی الله عنهما نقل است که از پیامبر پرسیده شد: «غروب‌ها در کجا اتفاق می‌افتند؟ طلوع‌ها در کجا روی می‌دهند؟ رسول خدا فرمودند: «این (خورشید) نه زائل می‌شود و نه از بین می‌رود، بلکه برای قومی غروب می‌کند و برای قومی دیگر طلوع و همین

^{۵۳} - البدایة و النهایة ۱۱۸/۳

^{۵۴} - نسخه خطی مرکز هند در موزه انگلیس ۱۷۳/۱۵۲-۲۸۰۷

^{۵۵} - <http://www.cyberistan.org/islamic/farmas.html>

گونه برای قومی غروب می کند برای دیگری طلوع، پس عده‌ای از مردم دنیا می گویند غروب کرد و عده‌ای می گویند طلوع نمود.^{۵۶} این خبرهایی است که جز یک پیامبر از آن خبر ندارد. چگونه انسانی در آن زمان می داند که خورشید را مشرق و مغربی است در آن واحد؟ (د) خبر دادن پیامبر ﷺ از اینکه آدم، آخرین مخلوق در بین موجودات زنده است.

این یک حقیقت علمی است که جامعه علمی آن را تکرار می کند و اکنون یکی از مقدمات مشهور آن گشته است. طبق این حقیقت آنچنان که اسلام از آن خبر می دهد خداوند در آخرین لحظات آفرینش، آدم را خلق کرده همان گونه که در کلام پیامبر نیز آمده است: «خداوند آدم را در روز جمعه آفرید».

«و آدم را بعد از عصر روز جمعه آفرید، در انتهای آفرینش، در آخرین لحظه از لحظات روز جمعه، بین عصر تا شب».^{۵۷} پس آدم، همانگونه که مفسرین بنا بر نص گفته اند، آخرین مخلوقات می باشد.

ابن جریر طبری در تفسیر این آیه مبارکه :

(آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی هیچ، لایق ذکر نبود؟)
{الانسان : ۱}

معمراً از قتاده نقل می کند: «آدم علیه السلام آخرین موجودی است که خلق شد». و این چیزی است که امروزه علم از آن می گوید که آدم در

^{۵۶} - مسند ابی اسحاق الهمدانی.

^{۵۷} - صحیح الجامع ۲۰۴۴۹.

انتهای آفرینش پدید آمده است. آیا این دلیل مستقیمی نیست بر اینکه خالق انسان همان کسی است که بر پیامبر اسلام ﷺ وحی کرده است؟
 ه (پیامبر ﷺ درباره خلقت جنین می گوید: «از هر یک آفریده می شود، از نطفه‌ی مرد و از نطفه‌ی زن»^{۵۸}.

به این آیه شریفه دقت کن :

(ما انسان را از نطفه‌ای مختلط آفریدیم و برای اینکه او را بیازماییم او را شنوا و بینا قرار دادیم) {الانسان: ۲}

نطفه‌ی مختلط با اجماع مفسرین همان مخلوط آب مرد و آب زن می باشد.

آنهم در زمانی که بزرگان علم پزشکی با میراث ارسطویی و استناد به پزشک مشهور جالین، مطمئن بودند که آب مرد وارد رحم زن می شود سپس جنین رشد کرده و از خون حیض که در رحم بود تغذیه می کند. آنها چنین می پنداشتند که حیض زن به محض بارداری شدن برای این متوقف می شود تا جنین با خون حیض رشد کند، و تصور نمی کردند که زن نیز مانند مرد نطفه‌ای دارد که در فرآیند بارداری کردن و تولید مثل نقش دارد.

و نقش نطفه زن در شکل گیری جنین در سال ۱۷۷۵ توسط Spallanzani and Wolff شناخته شد.

تمام این حقایق اطمینان می دهد که تمام آن مطالب وحی بوده از جانب خدا.

و) پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «جنین از تمامی آب مرد درست نمی‌شود.»^{۵۹} پس کودک از تمام نطفه‌ی مرد شکل نمی‌گیرد، بلکه از یک اسپرم تولید می‌شود.

ز) اسلام، کهانت، جادوگری، طالع بینی از روی ستارگان، خطاطی کردن بر روی زمین برای فال، و شوم پنداشتن را تماماً خرافات علمی می‌داند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اوراد نامفهوم، تعویذ بستن و طلسم کردن همگی شرک می‌باشد».

تمام اینها اموری شرک‌آلود و بی‌پایه است که ارزشی ندارند. و علم نیز سرآخر تسلیم این نظر شده است.

ح) همچنین می‌فرماید ﷺ: «تمام بنی آدم را خاک می‌خورد جز دمچه که از آن خلق شده و دوباره از آن ترکیب و زنده می‌شود».^{۶۰}

دمچه primitive streak ابتدا جنین را شکل می‌دهد و سپس ضعیف شده و در ناحیه‌ی انتها دم (دنبالچه) قرار می‌گیرد.

دمچه یا خط اولیه primitive streak در هفته‌های ابتدایی بار داری فعالیت عجیبی برای تشکیل جنین و شکل دهی سلول‌های خاص از خود نشان می‌دهد و نوار اولیه و همچنین ناظم اولیه primary organizer نامیده می‌شود و اعضاء و جوارح جنین را تشکیل می‌دهد.

و در انتها ضعیف شده تا اینکه در پایین ناحیه انتها دم جای گیرد.^{۶۱}

^{۵۹} - صحیح مسلم ۳۴۳۸

^{۶۰} - صحیح مسلم ۲۹۵۵

^{۶۱} - http://nicheoftruth.org/pages/the_coccyx_bone.asp

از برخی موجودات زنده - دوزیستان - دمچه آنها برداشته شده و آن را در جنین دیگری نهاده‌اند و دریافته‌اند که جنین دومی شکل می‌گیرد. (ط) و می‌فرماید ﷺ: «ای معاذ اگر خداوند به تو طول عمر دهد خواهی دید که اینجا (منطقه تبوک) از باغ و بوستان پر شده است»^{۶۲}.

این حدیث در منطقه‌ی تبوک گفته شده و امروز می‌بینیم که تبوک دارای باغهایی است از تمام میوه‌ها. (ی) خداوند متعال می‌فرماید:

(و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم سپس نشانه شب را محو کردیم و آیت روز را آشکار و روشن گردانیدیم) {الإسراء: ۱۲}

این عبارت: «نشانه شب را محو کردیم»

یعنی اینکه ماه ابتدا نورانی بوده و سپس تدریجاً نور آن محو شده است. صحابه نیز از این آیه مبارکه چنین تفسیری کرده‌اند. ابن کثیر در تفسیر خود از عبدالله ابن عباس در تأویل این آیه روایت کرده: «ماه مانند خورشید نورانی بود و نشانه شب، سپس نور آن محو گردید». و این چیزی است که علم به آن رسیده است و ناسا در کانال رسمی خود در یوتیوب آن را نشر نموده است که ماه در دوره ابتدایی از عمرش نورانی و تابان بوده است^{۶۳}.

(ک) خداوند به ما خبر می‌دهد که آفرینش آسمانها و زمین در شش روز و آفرینش زمین به تنهایی در دو روز بوده:

^{۶۲} - صحیح مسلم ۷۰۶

^{۶۳} - http://www.nasa.gov/mission_pages/LRO/news/vid-tour.html

(بگو آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای وی شرکائی قرار می‌دهید او پروردگار جهانیان است) {فصلت: ۹}

بنابراین از منظر قرآن، عُمر زمین نسبت به عمر هستی دو از شش می‌باشد. یعنی یک سوم. ببینیم علم اکنون چه می‌گوید؟
عمر عالم هستی ۸ . ۱۳ میلیارد سال است.
عمر زمین ۵ . ۴ میلیارد سال.
یعنی یک سوم عمر زمین.
این یک دلیل مستقیم و آسان است بر اینکه وحی کننده‌ی قرآن کریم همان خالق آسمانها و زمین است.
پس با تواتر وقوع معجزات بیشمار به دست یک مرد و خبر دادن از امور غیبی و مسائل دقیق، به اثبات رسیده است. و این مرد چیزی را آورد که انبیاء پیشین آوردند.
پس قطعیت و اطمینان از اینکه او پیامبر است از صحت و هدایت عقل است.

۴۱) چرا نمی‌توان به خدا ایمان راسخ داشت، اما به پیامبران الهی کافر بود؟

✓ هیچ چیزی بدتر از این نیست که شخصی وحی خداوندی را رد کند و نپذیرد: (کسانی که به خدا و پیامبرانش کافر شدند می‌خواهند بین خدا و پیامبرانش جدای اندازند می‌گویند ما به برخی گفتار پیامبران ایمان آوردیم و برخی دگر را قبول نداریم و می‌خواهند بین این دو راهی اختیار کنند * آنان به حق همان کافران هستند و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم) {النساء: ۱۵۰ - ۱۵۱}

۴۲) با اینکه معجزات پیامبر ﷺ بزرگ هستند، پس چرا باز هم مشرکین با وی عناد و دشمنی کردند؟

✓ بزرگان کفار صدق رسالت پیامبر را می‌دانستند، زیرا که رسالتی توحیدی بود و سرشت آنان هم تسلیم و موافق با آن بود. آیا آنان همان کسانی نبودند که در روز اول بعثتش به وی گفتند: هیچ دروغی از تو به یاد نداریم. جز راستگویی از تو چیزی ندیدیم.^{۶۴} آیا هرقل در حدیثی طولانی با ابو سفیان که در ابتدای کتاب صحیح بخاری نیز آمده نگفت: «از تو پرسیدم آیا قبل از اینکه این ادعاها را بکند او را به دروغگویی متهم کرده‌اید؟ پس تو گفتی نه، پس دانستم وقتی او به مردم دروغ نمی‌گوید، نمی‌آید و به خدا دروغ ببندد». سپس هرقل جمله مشهور خود را گفت: «اگر نزد وی بودم پاهایش را می‌شستم».

ابوسفیان در آن زمان کافر بود. هنگامی که امیه بن خلف کافر و سعد ابن معاذ همدیگر را ناسزا گفتند و امیه سعی می‌کرد که سعد را از طواف خانه خدا منع کند سعد به او گفت: رسول خدا خبر داد که وی تو را خواهد کشت. امیه ایستاد و دستش بی حس شد و گفت: مرا؟ گفت: آری

امیه گفت: به خدا سوگند محمد سخن دروغ نمی‌گوید. پس نزد همسرش برگشت و گفت: هیچ میدانی برادر یثربی ام چه به من گفت؟ زنش گفت: چه گفته است؟ گفت: بیان کرد که از محمد

شنیده است که مرا خواهد کشت. همسرش گفت: به خدا سوگند محمد دروغ نمی گوید.

هنگامی که برای جنگ بدر خارج شدند و شیپور جنگ نواخته شد همسرش به او گفت: آیا فراموش کرده‌ای که برادر یثربی ات چه به تو گفت؟ راوی می گوید: خواست منصرف شود. اما ابوجهل به او گفت: تو از اشراف این منطقه هستی یکی دو روز با لشکریان برو. پس امیه نیز رفت و خداوند او را به هلاکت رساند.^{۶۵}

آنها از راستگویی پیامبر مطمئن بودند.

در حدیثی که بیهقی درسین خود از پیامبر روایت می کند آمده است: از مغیره ابن شعبه نقل شده است که گفت: اولین روزی که با پیامبر ﷺ آشنا شدم من و ابوجهل در حال راه رفتن در کوچه‌های مکه بودیم، چون رسول خدا ما را دید به ابوجهل گفت: ای ابالحکم، بیا بسوی خداوند یکتا و رسولش، تو را به سوی خدا دعوت می کنم.

ابوجهل گفت: ای محمد آیا تو از ناسزا به خدایان ما دست بر میداری؟ می خواهی ما شاهد باشیم که تو رسالت خود را ابلاغ نموده‌ای؟ ما شهادت می دهیم که تو پیام خود را ابلاغ کرده‌ای. به خدا سوگند اگر من بدانم که هر آنچه تو می گویی حق است از تو پیروی می کنم. رسول خدا از او روی گرداند. و ابوجهل به من روی کرد و گفت: به خدا سوگند من می دانم آنچه او می گوید حق است، اما چیزی که مرا از ایمان آوردن باز می دارد این است که قوم بنی قصی گفتند: پرده داری کعبه از آن ماست. گفتیم: باشد.

گفتند: مقام سقایت حاجیان نیز در بین ماست.

گفتیم: آری

گفتند: شوری نیز از آن ماست

گفتیم: بلی

گفتند: پرچم قریش در دست ماست

گفتیم: بله

آنگاه آنها مردم را اطعام کردند و ما نیز اطعام کردیم.

و چون نتوانستند بر ما برتری یابند گفتند: پیغمبری از ماست و به خدا سوگند این کار را نخواهم کرد و این یکی را دیگر نخواهم پذیرفت.

چقدر عجیب است حکایت عمرو بن عاص که در زمان جاهلیت خود وقتی که با مسیلمه دوست بوده و او هنوز مسلمان نشده بود و مسیلمه به او گفت: وای بر تو ای عمرو چه چیزی در این مدت بر دوستتان - یعنی پیامبر ﷺ - نازل شده؟ گفت: از اصحاب او شنیده‌ام که سوره بزرگ و اما در عین حال کوتاهی را می‌خواندند. گفت: آن چیست؟ عمرو گفت:

(سوگند به عصر * همانا انسان در خسران است * مگر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و به حق و به صبر همدیگر را توصیه کردند) {العصر: ۱ - ۳}

مسیلمه لحظه‌ای فکر کرد و سپس گفت: بر من نیز مثل آن نازل شده. عمرو گفت: چه بر تو نازل شده؟ گفت: یا وبر إنما أنت أذن و صدر، و سائرک حقر نقر: ای خرگوش تو فقط گوش و سینه‌ای و ما بقی تو خرد و خوار است.

نظرت چیست ای عمرو؟ عمرو گفت: بخدا سوگند خودت می‌دانی که من از دروغ‌گویی تو آگاهم.

مردم از صداقت و پیامبری پیامبر ﷺ مطمئن بودند، اما چیزی که آنان را از ایمان منع می‌کرد، حب دنیا و حسادت بود.

معجزات غیبی پیامبر بیش از هزار معجزه بود. و معجزات علمی او دایرةالمعارف‌ها را پر نموده. و معجزات خبری‌اش را همچنان داریم می‌بینیم و رصد می‌کنیم. و راویان این معجزات نیز همه از صحابه وی بودند که راستگوترین و نیکوکارترین مردم بعد از پیامبر هستند.

برخی معجزات پیامبر را هزاران تن از صحابه دیده‌اند، مانند معجزه ی جوشیدن آب از بین انگشتان مبارک ایشان که با آن وضو گرفتند و هزار و پانصد تن از صحابه از آن نوشیدند و این حدیثی متواتر است که بخاری و مسلم نیز آن را روایت کرده‌اند.

و دیگر معجزه‌ی ایشان، زیاد شدن غذای اندک برای لشکری بزرگ که اخبار متواتری از آن از طریق صحابه و دیگران آورده شده است. بخاری خود به تنهایی این معجزه را در پنج موضع از کتاب خود «صحیح» آورده است.^{۶۶}

پس اگر دلایل نبوت پیامبر ﷺ، مؤید یکدیگرند، چرا باید انسان عاقل همه آن را تکذیب کند؟

توصیه‌های کتاب

۱- ترغیب و برانگیختن عقل مسلمان معاصر بر روی آوردن به قرآن و تدبّر در آن، اگر زن یا مرد مسلمانی هر روز یک جز از قرآن را با تدبّر همراه با تفسیری آسان چون تفسیر شیخ ابوبکر الجزائری را بخواند، عقل مسلمان را تغییر خواهد داد و معجزه‌ها می‌آفریند. در قرآن اسراری الهی و خاص نهفته است. و محال است شخصی بدون هیچ دست آوردی از آن خارج شود.

۲- اختصاص سرمایه برای نشر کتاب‌هایی که ایمان را بین جوانان دانشجو و فرهنگی تقویت می‌کند. مخصوصاً کسی که هیچ مبنایی علمی و شرعی بر علیه شبهات ندارد.

۳- تأسیس مرکزی تحقیقاتی که به رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری که در دهه اخیر درباره‌ی مسأله الحاد و مادی‌گرایی نوشته شده و انتشار و ترجمه برترین آنها در ابعاد وسیع و به زبان‌های مختلف، اهتمام می‌ورزد. زیرا که الحاد پدیده‌ای شده که در مفاهیم غربی معاصر دارای وزن و اهمیت است.

۴- برانگیختن دولت‌های مسلمان و موسسه‌های خیریه بر حمایت پروژه‌ای بزرگ برای دعوت به اسلام، به گونه‌ای که این پروژه از کمیته‌های فرعی تشکیل شده و هر کمیته به دعوت گروهی خاص اختصاص داشته باشد. کمیته‌ای برای مسیحیت، کمیته‌ای برای یهود، کمیته‌ای برای هندوئیسم و بودا و کمیته‌ای برای جریان الحاد.

این پروژه، ماده‌ها و برنامه‌ها و کتاب‌های دعوتی داشته باشد که با زبان آن گروه‌ها به آنها برسد. همچنین کمیته‌ای برای دعوت به اسلام از درگاه شبکه‌های اجتماعی به زبان‌های خارجی و کمیته‌ای تحقیقاتی اطلاعاتی برای ارائه‌ی اطلاعات دینی، جمعیتی و اجتماعی به کمیته‌های دیگر،

وجود داشته باشد. و این پروژه تدریجاً به یک وزارتخانه مستقل درون دولت تبدیل شده که دارای شعب و سفارتخانه‌های دعوت به اسلام در کشورهای دنیا باشد.

۵ - تأسیس و راه اندازی پروژه‌های دعوت به اسلام حقیقی در مجامع و مؤسسه‌های ملی و انجمن‌های دانشجویی به گونه‌ای که گروهی از جوانان برای دعوت به اسلام از طریق شبکه‌های اجتماعی اختصاص داده شوند. بدین ترتیب گروهی از جوانان برای دعوت بودایی‌ها، گروهی برای دعوت هندوئیسم، گروهی برای دعوت ملحدین در غرب، گروهی برای دعوت اهل کتاب و... و می‌توان در هر یک از این گروه‌های هدف، به جوانی اکتفا کرد.